

# کوکب ہدایت

پرتوی از فضائل امیر المؤمنین علیؑ علیہ السلام

در قرآن و احادیث

به روایت اہل سنت

محمود جوہری

سرشناسه: جوهری، محمود  
عنوان و نام پدیدآور: کوکب هدایت: پرتویی از فضائل امیرالمؤمنین  
علی علیه السلام در قرآن و احادیث به روایت اهل سنت.  
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۹۳.  
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۴۸۱-۱  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.  
موضوع: علی بن ابی‌طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.  
رده‌بندی کنگره: ۸ ع ۶ ف / ۳۵ / ۳۷ BP  
رده‌بندی دیوبی: ۲۹۷ / ۹۵۱  
شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۳۷۷۴۷۱۴



شابک ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۴۸۱-۱ ISBN 978-964-539-481-1

## کوکب هدایت

محمود جوهری

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۹۴

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: زنبق

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان بزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۶)

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)

دیگر مراکز پخش: تبریز (صحیفه) ۵۵۵۱۸۴۸-۰۴۱۱ \* اهواز (رشد) ۲۲۱۷۰۰۱-۰۶۱۱ \* مشهد ۸۵۵۵۹۴۷-۰۵۱۳  
شیراز (شاهچراغ) ۲۲۲۱۹۱۶-۰۷۱۱ \* اصفهان (مهر قائم) ۲۲۲۱۹۹۵-۰۳۱۱ \* دزفول (معراج) ۲۲۶۱۸۲۱-۰۶۴۱

در صورت تمایل برای اطلاع از کتاب‌های جدید این مرکز شماره‌ی همراه خود را به ۰۹۳۵۷۵۲۱۸۳۶ پیامک فرمایید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست مطالب

۷	سراغاز
۱۳	اميرالمؤمنين على <small>عليه السلام</small> در قرآن
۱۵	آيه ليلة المبيت
۱۹	آيه إطعام
۲۵	آيه نجوا
۲۹	آيه خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
۳۱	آيه أُذُنٌ وَاعِيَةٌ
۳۴	آيه هدايت
۳۷	آيه عِلْمُ الْكِتَابِ
۴۱	آيه مباحله
۴۶	آيه ولايت
۵۲	آيه تطهير
۵۸	آيه تبليغ
۶۲	آيه إكمال

۶۶	آیه اولی الأمر .....
۷۰	آیه موَدّت .....
۷۵	امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> در سنت .....
۷۷	نخستین روز دعوت .....
۸۰	بت شکن .....
۸۲	تنها در گشوده .....
۸۴	محبوب‌ترین خلق خدا .....
۸۶	نشانه نفاق .....
۸۸	شبهات به هارون <small>علیه السلام</small> .....
۹۱	شبهات به عیسی <small>علیه السلام</small> .....
۹۳	داوری دُرست .....
۹۵	قاتل منافقان .....
۹۷	پرچم‌دار پیروز .....
۹۹	اعلان برائت .....
۱۰۱	گواهان غدیر .....
۱۰۴	حق همیشه با علی <small>علیه السلام</small> است .....
۱۰۶	همراهی جاودانه قرآن و علی <small>علیه السلام</small> .....
۱۰۸	معرفی اجمالی منابع .....
۱۰۸	الف) کتاب‌های حدیث .....
۱۱۱	ب) کتاب‌های تفسیر .....

## سرآغاز

نیک شنیده‌اید که رسول خدا ﷺ بیان مناقب و فضایل امیرالمؤمنین علی عليه السلام را نشان بندگی و عبادت خداوند دانسته و چنین فرموده‌اند که «ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ»<sup>(۱)</sup> مهم‌ترین ثمره‌ی این عبادت، راهیابی و هدایت بندگان به سوی خداست؛ چرا که درخشش کمالات و برتری‌های او چشم هر انسانی را خیره می‌کند و فرد را به پیروی و اطاعت از چنین شخصیت والا و ممتازی برمی‌انگیزاند. مسلماً هر فطرت پاکی خواهان فضیلت و دوستدار کمال است و کسی را که دارای فضیلت و کمال باشد، بر هر کس دیگری که از فضیلت تهی است، ترجیح می‌دهد. اگر فردی را همواره بر مدار حق ببیند و حق را نیز بر مدار او بیابد، سر بر آستانش می‌ساید و دل و دین به او می‌سپارد و پیروی او را بر می‌گزیند تا رنگ و نشانی از او گیرد. چنان‌چه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

---

(۱) ینابیع المودة ص ۱۸۰، بحار الانوار ج ۳۶، ص ۳۷۰.

﴿... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (۱)

«آیا آن کس که به سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر برای پیروی است، یا کسی که راه (حق) را نمی‌یابد؛ مگر آن که هدایتش کنند؟ پس شما را چه شده؟ (که حقیقتی به این روشنی را در نمی‌یابید) چگونه داوری می‌کنید؟»

آری، عقل سلیم این‌گونه داوری می‌کند که راهبرِ حق آشنا، قطعاً برای اطاعت و پیروی کردن سزاوارتر و شایسته‌تر از کسی است که حق را نمی‌شناسد و خود نیازمند هدایت و راهنمایی است.

حال این سؤال مطرح می‌شود که راهبران و هدایت‌گران به حق را چگونه می‌توان شناخت تا از آنان پیروی نمود؟ کسی که خود ناقص است و نیازمند هدایت، چگونه می‌تواند انسانی برتر از خود را بشناسد و به وصف آورد؟ مسلماً معرفتی و توصیف او باید از سوی شخصی آگاه و خبیر باشد که نسبت به او صاف و کمالات او کاملاً اشراف دارد؛ و آن نیست مگر خود خداوند که خالق و آفریدگار اوست و نیز رسول و فرستاده‌اش که مربی و پرورنده‌ی اوست و بر تمام ویژگی‌ها و کمالات وی آگاه است.

بدین‌سان برای درک فضیلت و شناخت شخصیتی هم‌چون مولا علی علیه السلام ابتدا به منبع و حی یعنی قرآن، که سراسر بیان خداوند است، رجوع می‌کنیم. خداوند در قرآن فضیلت‌ها و برتری‌های آشکاری از آن حضرت را با اوصاف خاصی بیان داشته است. هم‌چنین در کنار قرآن به



منبع دیگری که کلام او هم عین وحی است، یعنی رسول خدا ﷺ تمسک می‌جوئیم. پیامبر بزرگوار نیز به مناسبت نزول آیتی از آیات قرآن یا هنگام وقوع حادثه‌ای مهم، از ویژگی‌های آن شخصیت ممتاز یاد کرده و منقبتی از او را بیان داشته است. آن‌گاه ذکر آن مناقب را عبادت شمرده تا دل و زبانمان با نام و یاد حضرتش پیوند خورد و به سوی ولایتش و پیروی از مرام و مسلکش سوق یابد.

و اما این نوشتار؛

حاوی گزیده‌هایی است از مناقب و فضایل بی‌شمار امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در دو بخش «آیات کریمه‌ی قرآن» و «احادیث شریفه‌ی نبوی» تنظیم شده و هر بخش آن، شامل چهارده موضوع است. برای این مجموعه مختصر سعی شده مواردی انتخاب شود که در دفاع از حریم امامت و ولایت مولا علیه السلام اهمیت و کاربری بیشتری دارند؛ ضمن آن که اسناد همه‌ی گزیده‌ها بر اساس منابع مهم و معتبر علمای اهل سنت و پیروان مکتب خلافت ذکر شده است. این ویژگی خدای ناکرده به معنی بی‌توجهی یا عدم وجود اسناد و مدارک شیعی در این زمینه نیست؛ بلکه مقصود، بیان حقایق از سوی کسانی است که شهادت و گواهی آنان، حجت را بر کینه‌توزان و تفرقه‌افکنان تمام می‌کند و افراد را در رویارویی با شبهه‌های بدخواهان استوارتر و نیرومندتر می‌سازد؛ ضمن آن که در برخی موارد برای توضیح بیشتر مطلب شواهدی نیز از مدارک شیعی بیان شده است.

البته بیان آیات قرآن و احادیث نبوی در خصوص فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی پیروان مکتب خلفا، خیلی امر شگفت‌آوری نیست؛ چیزی که بسیار باعث تعجب و تأثر است، این است که با ذکر

این همه فضیلت و کمال برای آن حضرت، چگونه شد که نزدیک به نیم قرن در جهان اسلام، سب و لعن آن بزرگوار، امر رایج و جاری روزگار گردید؟!

چگونه شد که آن همه سفارش پیامبر ﷺ در باره امیرالمومنین علیه السلام را به سُخره گرفتند؟!

چطور ننگ نافرمانی از خدا و رسولش را پذیرفتند؟!

چرا منکر برتری و حقانیت او شدند؟!

چرا دیگرانی را که از فضیلت و کمال بی بهره بودند، بر برترین مردان روزگار خود ترجیح دادند؟!

چرا به ندای فطرت خویش این چنین پاسخ دادند و این گونه به داوری نشستند؟!

چرا و چرا و صدها چرا و سؤال دیگر...

تاریخ از مظلومیت علی علیه السلام چه بگوید؟ همان بهتر که از شرم سر به زیر افکنند! بشریت از سکوت در برابر جسارت‌هایی که بر ایشان روا داشتند، چگونه باید دفاع نماید؟ بگذار تاوان این سکوت و آن همه جسارت‌ها را بپردازد...

اینک از پس قرون و اعصار، و از میانه ظلمت‌ها و سیاهی‌ها، این پرتو فضایل علی علیه السلام است که هم چنان می‌درخشد و روشنگری می‌کند؛ و این مختصر نیز جلوه‌ای است از هزاران پرتوی پرفروغ برتری‌های مولا علی علیه السلام برآمده از قرآن و سنت نبوی به روایت علمای اهل سنت و بزرگان مدرسه خلافت؛ باشد که با ذکر این مناقب - که خود عبادتی است ارزنده - محبت و دوستی خود را به آن آستان ملک پاسبان عرضه داریم و از این طریق یکدیگر را به پیروی و اطاعت از آن

امام همام سفارش و دعوت نماییم.

سخن را در این بخش از گفتار، با سروده‌ای منسوب به محمدبن ادريس شافعی<sup>(۱)</sup> در مدح و ستایش امیرالمؤمنین علی عليه السلام به پایان می‌بریم:

قِيلَ لِي: قُلْ فِي عَلِيٍّ مَدْحًا      ذِكْرُهُ يُخَمِدُ نَارًا مُؤَصَّدَةً  
 قُلْتُ لَا أَقْدِمُ فِي مَدْحِ امْرِئٍ      ضَلَّ ذُو اللَّبِّ إِلَىٰ أَنْ عَبَدَهُ  
 وَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفِي قَالَ لَنَا      لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعَدَهُ  
 وَضَعَ اللَّهُ بِظَهْرِي يَدَهُ      فَأَحَسَّ الْقَلْبُ أَنْ قَدْ بَرَدَهُ  
 وَ عَلِيٍّ وَاضِعٌ أَقْدَامَهُ      فِي مَحَلِّ وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ

به من گفتند درباره علی عليه السلام ستایش‌هایی بسرای؛ چه که ذکر او آتش سرکش دوزخ را فرو می‌نشاند.

گفتم: در ستایش چنین مردی چه بگویم؟! چرا که خردمند، درباره‌اش تا آن‌جا به حیرت می‌افتد که نزدیک است او را بپرستد! پیامبر برگزیده به ما فرمود در شب معراج چون به آسمان بالا رفتم خداوند دست لطف و عنایت خویش را بر پشت من نهاد و از شیرینی آن لطف الهی، قلب من احساس شادمانی نمود. و علی عليه السلام - در ماجرای شکستن بت‌های کعبه - پای خود را همان‌جا گذارد که خداوند در شب معراج دست خود را نهاده بود!

(۱) رئیس مذهب شافعی، از مذاهب چهارگانه مکتب خلفا. او به سال ۱۵۰ ه. ق در شهر غزه در فلسطین متولد شده و به سال ۲۰۴ ه. ق در قاهره وفات یافته است. قندوزی حنفی در کتاب بنایع المودّة ج ۱، ص ۴۲۳ اشعار مذکور را منسوب به شافعی می‌داند.



امیر المؤمنین علیؑ علیہ السلام در قرآن



## آیه لیلۃ المبیّت

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ  
رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>(۱)</sup>

«و از میان مردم، کسی هست که جانش را به خاطر خشنودی  
خدا می فروشد و خداوند نسبت به این بندگان بسی مهربان  
است.»

کافران قریش پس از ناامیدی از تغییر روش پیامبر در دعوت به  
اسلام، سرانجام تصمیم گرفتند آن حضرت را به قتل برسانند. نقشه  
آن ها این بود که گروهی از مردان قبایل مختلف قریش به خانه پیامبر  
یورش برند و آن حضرت را در بستر خواب غافلگیر کرده و با ضربات  
نیزه و شمشیر تکه تکه کنند.

جبرئیل فرشته وحی، رسول خدا ﷺ را از تصمیم ناجوانمردانه و

وحشیانه کافران آگاه کرد و از سوی خداوند دستور آورد که همان شب از مگه خارج شود و برای فریب کافران، علی علیه السلام را در بستر خود بخواباند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موضوع را با امیرالمؤمنین علیه السلام در میان گذاشتند و از او خواستند که در بسترش بخوابد، تا کافران از آن حضرت غافل بمانند و ایشان بتوانند با استفاده از فرصت در محلّ مناسبی، دور از دسترس کافران مخفی شوند و سپس به یثرب بروند.

علی علیه السلام با کمال خرسندی پذیرفت که جانش را سپر بلا سازد تا آسیبی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرسد.

خدای متعال که شاهد چنین فداکاری بود؛ دو فرشته‌ی بزرگ خود جبرائیل و میکائیل را فرا خواند و خطاب به آن دو فرمود:

«ای دو فرشته مقرب من! اکنون میان شما برادری قرار داده و عمر یکی از شما را نسبت به دیگری بلندتر کردم. اینک کدامیک از شما حاضرید جان خود را فدای دیگری کنید؟»

جبرائیل سر فرود آورد، آرام ماند و پاسخی نگفت!

میکائیل هم سر به زیر افکند و جوابی نداد!

گویى هر یک منتظر دیگری بود! هیچ یک از آن دو فرشته‌ی مقرب الهی حاضر نشد که جانش را فدای دیگری کند. مگر صعود کردن به قلّه‌ی رفیع ایثار و از خودگذشتگی، به همین سادگی است؟! عزمی پولادین و ایمانی راستین می خواهد.

خدای متعال پس از این آزمون، خطاب به آن دو فرمود:

«شما چرا مانند علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار نکردید؟! من پیوند

برادری میان او و رسول خویش برقرار ساختم؛ و اینک او جان



خود را فدای رسول من کرده و زندگی برادرش را بر حیات خویش ترجیح داده و خود را به خطر افکنده است. اکنون به سوی زمین بروید و او را از گزند دشمنانش نگاه دارید».

فرشتگان فرود آمدند و در کنار بستر امیرالمؤمنین علیه السلام به پاسداری ایستادند.

علی علیه السلام آن شب را در بستر خوابید و همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبل بیان فرموده بودند، کافران پنداشتند این پیامبر است که خوابیده؛ اما نخواستند در تاریکی شب به خانه هجوم آورند، چون ممکن بود به اشتباه افراد دیگری را در آن تاریکی بکشند. برای همین تا سپیده دمان، خانه را زیر نظر گرفتند. هنگامی که هوا کمی روشن شد، به خانه حمله بردند و با شمشیرهای آخته بر بستر یورش آوردند؛ در حالی که یقین داشتند پیامبر کشته خواهد شد. اما همین که به بستر نزدیک شدند با کمال حیرت و حسرت دیدند این علی علیه السلام فرزند ابوطالب علیه السلام است که در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آرمیده است!

به پاس این جانبازی و فداکاری، خداوند آیه‌ای نازل فرمود و در آن از این حادثه شورانگیز یاد کرد تا این ماجرا جاودانه بماند.

آن شب در تاریخ به «لَيْلَةُ الْمَيْتِ» معروف شده است، یعنی شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابیدند. این حماسه‌ی مقدّس را فخر رازی در تفسیر خود چنین نقل کرده است:

«نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. بَاتَ عَلِيٌّ فِرَاشَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْلَةَ خُرُوجِهِ إِلَى الْغَارِ، وَ يُرْوَى أَنَّهُ لَمَّا نَامَ عَلِيٌّ فِرَاشِهِ قَامَ جِبْرِئِيلُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ مِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ وَ جِبْرِئِيلُ يُنَادِي: بَخَّ

بَخِّ مِنْ مِثْلِكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَا هِيَ اللَّهُ بِكَ الْمَلَائِكَةَ» (۱)

«این آیه در شأن علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام نازل شده است. همان شبی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی غار ثور رفت و وی در بستر پیامبر خوابید. حضرت جبرئیل بالای سر او و حضرت میکائیل پایین پاهای او ایستاده بودند. در آن حال جبرئیل ندا در می داد: آفرین بر تو ای پسر ابوطالب، اینک خداوند به فرشتگان آسمان - به خاطر عظمت این فداکاری تو - مباحثات می کند».

---

(۱) فخر رازی، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر) ذیل آیه ۲۰۷ بقره.

## آیه إطعام

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا. وَيُطْعِمُونَ  
الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ  
اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾<sup>(۱)</sup>

«آنان به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرش فراگیر است،  
می‌هراسند.

و آنان (چنین‌اند که) بر مبنای دوستی خدا (یا با وجود آن که خود  
به طعام نیازمندند) به فقیر و یتیم و اسیر، طعام می‌دهند.  
(و گویند) ما فقط به خاطر خدا به شما غذا می‌دهیم و از شما هیچ  
پاداشی و هیچ‌گونه سپاسی نمی‌طلبیم».

ماجرای آن‌جا آغاز شد که روزی حسن و حسین علیهما السلام نور چشمان  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مریض شدند. خانواده امیرالمؤمنین علیه السلام به سفارش  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شفای فرزندان بیمار خود نذر کردند سه روز

---

(۱) سوره انسان / ۷ تا ۹.

روزه بگیرند.<sup>(۱)</sup>

پس از آن که فرزندان شفا یافتند، امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام به نذر خود و فنامودند؛ حتی حسنین علیهما السلام هم به بزرگترها پیوستند و به پیروی از پدر و مادر خویش تصمیم به روزه گرفتند. فضّه، خادمه‌ی حضرت نیز به دنبال ایشان روزه گرفت. حضرت علی علیه السلام برای افطار مقداری جو تهیه نمود و حضرت فاطمه علیها السلام با قسمتی از آن برای افطار روز اول چند قرص نان آماده ساخت؛ اما همان شب هنگام افطار، فقیری در خانه آنان را کوبید و گفت:

«ای اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم! من مسلمانی هستم بیچاره و مسکین، از آن چه خود می‌خورید به من بدهید و مرا اطعام نمایید. خدا شما را از طعام‌های بهشتی اطعام کند».

امیرالمؤمنین علیه السلام سهم غذای خود را به آن فقیر داد. به پیروی از آن حضرت، اهل خانه هم هر یک سهم خویش را به فقیر دادند و آن شب با آب افطار کردند.

روز دوم حضرت فاطمه علیها السلام بخش دیگر از جو را آرد کرد و با آن نان پخت. حضرت علی علیه السلام نماز مغرب را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواند و به منزل آمد تا افطار کند. فاطمه علیها السلام نان‌های پخته شده را همراه با آب و

(۱) نذر کردن، در حقیقت عهد و پیمان بستن با خداوند است تا فرد در قبال عمل نیکی که بر خویشتن واجب می‌نماید، حق تعالی حاجت وی را برآورد. نذر، نوعی عبادت، دعا و درخواست از خداوند است که خود، مایه‌ی تقرب آدمی به درگاه الهی است. نذر و عهد، زمانی منعقد می‌شود که فرد آن را به زبان تلفظ نماید. مثلاً بگوید: چنان چه مریض من خوب شود، برای خدا بر عهده‌ی من است که فلان مبلغ را به فقیر بدهم یا سه روز روزه بگیرم. صیغه‌ی نذر ممکن است به زبان عربی یا فارسی گفته شود. علاقمندان جهت آگاهی بیش تر نسبت به احکام نذر و عهد، می‌توانند به رساله‌ی عملیه مرجع تقلید خود مراجعه نمایند.

اندکی نمک زبر، در برابر روزه داران نهاد، و آن‌ها وقتی نزدیک شدند تا تناول نمایند، صدایی از پشت در به گوششان رسید که:

«سلام بر شما ای اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله، من یتیمی مسلمان هستم. پدرم روز نبرد احد در رکاب رسول خدا شهید شده است. اکنون گرسنه‌ام. مرا غذا دهید، خداوند شما را از غذاهای بهشتی نصیب گرداند».

دست‌ها به سفره بازگشت! و باز اهل خانه هر چه در سفره داشتند به آن یتیم در مانده دادند و خود با آب افطار نمودند.

برای شب سوم، حضرت فاطمه علیها السلام با آخرین قسمت جو نیز چند قرص نان تهیه کرد. این بار نیز هنگام افطار، اسیری گرسنه در خانه را کوبید و از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله خوراک و غذا طلبید. آن شب هم آنان با آب افطار کردند و آن چه خود بدان نیاز داشتند، به خاطر محبت و خشنودی خدا، ایثار نمودند.<sup>(۱)</sup>

گرسنگی بیش از حد، آنان را به رنج افکنده بود. نور چشمان پیامبر از شدت گرسنگی بر خود می‌لرزیدند. ضعف و ناتوانی وجود آن‌ها را فرا گرفته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی برای دیدار و عیادت عزیزان خود تشریف آوردند و آن وضعیتی را مشاهده کردند، بر حال آنان رقت نموده، گریستند. سپس دست به دعا بلند کردند و عرضه داشتند:

«بار خدایا، این‌ها خاندان منند که از گرسنگی به خطر افتاده‌اند، پروردگارا بر ایشان رحم فرما و اینان را بیمارز، خدایا ایشان را حفظ نما و فراموششان مکن».

---

(۱) مفسران برای عبارت «علی حُبّه» دو معنا ذکر کرده‌اند؛ که در این جا به هر دو معنا اشاره شده است.

آن‌گاه جبرئیل نازل گشت و گفت:

«ای محمد! خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: دعای تو را درباره آن‌ها مستجاب کردم و آن‌ها را سپاس می‌گوییم و از آنان خشنود هستیم».

سپس ارمغان تازه خویش را بر پیامبر خواند که همان آیات سوره انسان است.<sup>(۱)</sup>

آیات مزبور، به این ماجرای خداپسندانه و انسان‌دوستانه اشاره دارد و جلوه‌ای از ایثار و خودگذشتگی این خاندان را بیان می‌کند. پس از آن جبرئیل طبقی از غذاهای لذیذ و مطبوع بهشتی برای ایشان آورد و آنان را اطعام نمود. ابن عباس می‌گوید:

«نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ».<sup>(۲)</sup>

«این آیه ﴿وَ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ...﴾ در شأن حضرت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و فاطمه دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است». گفتنی است ایثار و از خودگذشتگی، زمانی تحقق می‌یابد که فرد در عین احتیاج و نیاز شخصی به خاطر هدفی والا از نیاز خود چشم می‌پوشد، و میل و خواسته دیگری را بر میل و خواسته خود ترجیح می‌دهد و نیاز وی را بر می‌آورد؛ هرچند به ضرر و زیان خودش تمام شود! مانند آن سه نفری که در یکی از نبردهای صدر اسلام از شدت

(۱) از ابتدای سوره تا آیه ۲۵، البته در برخی روایات از آیه ۵ تا ۲۲ بیان شده است.

(۲) تفسیر الدر المنثور ذیل آیات مذکور و نیز غالب تفاسیر این ماجرا را نقل کرده‌اند.

جراحت و خونریزی تشنه شده و مشرف به مرگ بودند؛ اما هر یک به نفع دیگری از نوشیدن آب صرف نظر کرد تا دیگری زنده بماند. عاقبت هر سه با لب تشنه شهید شدند.<sup>(۱)</sup> اینان هر کدام در عین تشنگی و نیاز شدید به آب، میل و خواسته‌ی دیگری را بر میل خود مقدم داشتند و جلوه‌ای از ایثار و خودگذشتگی را به نمایش گذاردند. یا از این مهمتر شهدای نماز روز عاشورا در کربلا که جان خود را سپر و جود نازنین سیدالشهداء علیه السلام قرار دادند تا هنگام نماز صدمه‌ای به ایشان نرسد. تمام مجاهدان و شهدای در راه خدا از جان خود که بالاترین سرمایه‌شان است، چشم می‌پوشند و میل و خواسته‌ی مولای خود را بر میل و خواسته‌ی خویش ترجیح می‌دهند. اساساً ایثارگری خوی و خصلت تمام بندگان صالح خداست که در رأس همه آن‌ها خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام قرار دارند. نمونه‌ی بارز آن، همان ماجرای فداکاری امیرالمؤمنین علیه السلام در «لیلة المبیت» بود که قبل از این بیان شد.

بدین ترتیب روشن می‌شود، کسانی که ماجرای ایثار خانواده امیرالمؤمنین علیه السلام و نزول آیات مربوط به آن را غیر واقعی و دور از عقل! می‌پندارند، حقیقت معنای ایثار را نفهمیده‌اند. آن‌ها می‌گویند: مگر ممکن است انسان عاقلی، درست پس از بیماری فرزندانش، این مقدار به خانواده خود سخت بگیرد، تا جایی که نزدیک باشد آن‌ها از شدت گرسنگی از پای درآیند؟! و لذا در صحت این ماجرا تردید می‌کنند.

باید به آنان پاسخ داد: مسلماً کسی که حقیقت ایثار را فهمیده باشد،

(۱) الکشف والبیان عن تفسیر القرآن (ثعلبی نیشابوری، ق ۵)، ج ۹ ص ۲۷۹.

صحت و درستی این ماجرا را هم تصدیق می‌کند و آن را محال عقلی نمی‌پندارد؛ همان طور که علمای قدیم شیعه و بسیاری از دانشمندان پیرو مکتب خلفا نیز تصدیق نموده، آن را نقل کرده‌اند و در صحت و درستی آن تردیدی ننمودند.

در ضمن باید توجه داشت که پیشوایان دین ما، چه در خردسالی و چه هنگام بزرگسالی، در تمام فضایل اخلاقی و انسانی چون ایثار و از خودگذشتگی، همواره خود پیشگام و ممتاز بوده‌اند. اساساً حقیقت کمالات و فضایل، با رفتار و گفتار آنان تنظیم شده و معنا و مفهوم پیدا می‌کند. بنابراین، کار عاقلانه، همانی است که آنان انجام داده‌اند و اگر معنای درست و عمیق ایثار را نیز بخواهیم؛ باید به کردار و گفتار آنان بنگریم و از این بزرگواران درس بگیریم.

نکته دیگر این که، شرکت فرزندان در ادای نذر والدین و نیز ایثار هر یک، کاملاً به انتخاب خودشان بوده است. از این رو سخت‌گیری والدین به حساب نمی‌آید. حسنین علیهما السلام خود می‌خواستند در این عبادت شایسته شرکت کنند و پدر و مادرشان هم آنان را از این سعادت منع نکردند؛ باشد که بر همگان روشن شود این خاندان در فضیلت و کمال، کوچک و بزرگ ندارند!



## آیه نجوا

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَأْتَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ  
نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ  
غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر گفتگوی محرمانه  
می‌کنید، پیش از آن، صدقه بپردازید، که این کار برای شما بهتر و  
پاکیزه‌تر است. پس اگر (چیزی برای صدقه) نیافتید. مسلماً  
خداوند آمرزنده مهربان است.»

وقتی رسول خدا ﷺ در جمع مسلمانان حاضر می‌شدند، همه  
می‌خواستند مسائل شخصی خود را با ایشان در میان بگذارند و با آن  
حضرت گفت و گویی سرّی داشته باشند.  
در این میان، دنیا طلبان و منافقان گوی سبقت را از دیگران

می‌بودند؛ تا از این راه به پیامبر نزدیک شوند و وانمود کنند که ما با رسول خدا ﷺ سر و سرّی داریم و مورد توجه و عنایت ایشان هستیم، و آن‌گاه در فرصت مقتضی از این نمایش به نفع خویش بهره ببرند.

زیاده روی در پرسش‌های خصوصی و رازگویی با رسول خدا ﷺ آن حضرت را آزرده خاطر ساخته بود. به ویژه آن‌که در این امر، طبقات پایین‌تر مردم و یا آن‌ها که از شدت محبت می‌خواستند رعایت حال آن بزرگوار را کنند و مزاحمتی برای ایشان فراهم نسازند، سهم کمتری داشتند؛ تا آن‌که فرمانی از جانب خداوند رسید. فرمانی در نوع خود بی‌نظیر! فرمانی که با آن، میزان ارادت و ایمان افراد سنجیده شد و باری دیگر منافقان و سست‌ایمانان، میدان عمل باختند و چهره واقعی خود را نشان دادند.

فرمان الهی چنین بود:

«هر کس قصد دارد با پیامبر گفتگوی سرّی داشته باشد، باید ابتدا صدقه بپردازد، آن‌گاه به رازگویی بنشیند. اما آن‌که تهی دست است از این کار معاف خواهد بود و گناهی بر او نیست.»

این فرمان، هم به نفع فقرا و مستمندان بود و هم کسانی که ادّعیای ایمان داشتند و برگرد پیامبر ﷺ جمع شده بودند را امتحان می‌کرد. آیا این جماعت دوستدار واقعی پیامبرند و در قبال گفتگوی خصوصی با رسول خدا ﷺ حاضر به پرداخت صدقه‌اند؟ یا طالب دنیایند و از خیر نجوا با پیامبر می‌گذرند؟! آزمون جالبی بود!

مسلمانان‌ها که دلی پاک و ایمانی خالص دارند، در هر شرایطی پیامبر را برمی‌گزینند، و آخرت را بر دنیا ترجیح می‌دهند.

همان کسانی که تا چندی قبل در رازگویی با رسول خدا صلی الله علیه و آله از یکدیگر سبقت می گرفتند، اینک کجایند؟ چرا خبری از آنان نیست و از گرد او پراکنده شدند؟! آیا واقعاً او را رها ساختند و به درهم و دینار دنیا دل بستند؟! آری، حتی به کمترین مقدار تصدق هم تن در ندادند؛ مثلاً به اندازه یک دانه خرما یا خشکیده یا حتی کمتر از آن!

آنها هم که ماندند یا از تهی دستان بودند که معاف شده بودند و یا از نافرمانان و گنهکاران؛ چرا که در عین توانمندی و دارندگی، نجوا می کردند، بی آن که از قبل صدقه ای داده باشند.

پس آیا در میان مسلمانان کسی پیدا نشد که موفق به انجام این فرمان بی نظیر الهی شده باشد؟

آیا کسی نبود که راضی باشد برای نجوا با رسول خدا صلی الله علیه و آله هزینه ای بپردازد؟

آری، گویی یک نفر بود. یک نفر و تنها یک نفر! در میان آن قوم، تنها امیرالمؤمنین علیه السلام بود که این فرمان را پذیرفت و بدان جامه عمل پوشانید.

حال از زبان خود ایشان بشنویم:

«در قرآن آیه ای<sup>(۱)</sup> وجود دارد که کسی قبل از من به آن عمل نکرده است و پس از من نیز کسی بدان عمل نخواهد کرد. دارایی من یک دینار بود، آن را به ده درهم تبدیل نمودم. پس هرگاه می خواستم خدمت پیامبر بروم و با ایشان نجوا کنم، یک درهم از آن را صدقه می دادم. این کار را تا ده بار تکرار نمودم، تا این که فرمان دیگری از جانب خدا آمد

(۱) همان آیه ۱۲ سوره مجادله است که به آیه نجوا معروف شده است.

و این حکم را نسخ نمود. و بدینسان کس دیگری جز من به آن آیه جامه عمل نپوشانید. (۱)»

آیه‌ای که بانزول آن، حکم آیه نجوا «مَنسوخ» گردید این است:

﴿أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ  
تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ  
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (۲)

«آیا (از تنگدستی) ترسیدید که پیش از هر بار نجوا صدقه بپردازید؟ پس چون نپرداختید و خدا هم توبه شما را نپذیرفت، (در امتثال سایر تکالیفش بکوشید) پس نماز را بر پا دارید و زکات اموال خود را بپردازید و فرمان خدا و رسولش را گردن نهید. و این در حالی است که خدا بدانچه انجام می‌دهید آگاه است.»

این آیه را «ناسخ» آیه نجوا گویند. چون حکم آیه نجوا را منسوخ نموده است. حکم «مَنسوخ» تنها در محدوده زمانی خاصی قابل اجرا است، و با آمدن حکم جدید (یعنی ناسخ) مهلت اجرای آن به سر می‌رسد.

---

(۱) تفسیر طبری، تفسیر الدر المنثور، تفسیر کبیر ذیل آیه نجوا مجموعه روایاتی در این زمینه آورده‌اند و آن ماجرا را نقل نموده‌اند.  
(۲) مجادله / ۱۳.

## آیه خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ  
الْبَرِيَّةِ﴾<sup>(۱)</sup>

«همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، بهترین  
مردمانند».

جابر بن عبدالله انصاری از یاران خوب پیامبر بود. او نقل می‌کند:  
روزی در حضور رسول خدا ﷺ نشسته بودیم. ناگاه حضرت از  
دور، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را دیدند که به سویشان می‌آید. در این هنگام  
فرمودند:

﴿وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ﴾.

«سوگند به خداوندی که جان من در دست اوست، این علی و  
پیروان او به راستی که روز قیامت از رستگارانند».

---

(۱) سوره بینه / ۷.

آن‌گاه آیه خیرالبریة بر رسول خدا ﷺ نازل گردید.  
پس از آن ماجرا هر گاه اصحاب رسول خدا ﷺ،  
امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌دیدند، به یکدیگر می‌گفتند:  
«این بهترین مردم است که می‌آید».

ابن عباس هم نقل می‌کند که چون این آیه نازل گردید، پیامبر به  
علی علیه السلام فرمودند:

«هُوَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيينَ».

«این بهترین مردم، تو و پیروان تو آنند که روز قیامت، هم خدا از  
ایشان راضی است و هم ایشان از خدا خرسندند».

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از قول رسول خدا ﷺ درباره‌ی آیه  
خیرالبریة فرمودند:

«همانا مؤمنان نیکوکار بهترین مردمانند. (علی جان) تو و پیروان  
تو این چنین هستید و وعده‌ی من و همه‌ی شما (تو و پیروانت)  
روز قیامت در کنار حوض کوثر خواهد بود. آن‌گاه که امت‌ها برای  
حساب حاضر می‌شوند، شما با چهره‌های نورانی خوانده  
می‌شوید».<sup>(۱)</sup>

---

(۱) تفسیر الدر المنثور ذیل آیه ۷ سوره بینه.

## آیه اُذُنْ وَاَعِيَّة

﴿لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ﴾<sup>(۱)</sup>

«آیات - خلقت و هستی - را برای شما موجب تذکر و بیداری قرار دادیم و این آیات را گوش‌های شنوا و فراگیر به خوبی در بر می‌گیرند و به خاطر می‌سپارند».

کجاست آن ظرف فراگیری که تمام معارف و حیانی و آیات آسمانی قرآن کریم را در برگیرد و آن‌ها را در خود جای دهد؟ خداوند چگونه می‌خواهد قرآن را که از بزرگترین آیات خلقت است، حفظ کند و آن را تا ابد ماندگار و جاودان نماید؟<sup>(۲)</sup> کیست که بتواند این میراث گران‌بهای نبوی را به درستی دریافت کرده و به خوبی نیز از آن حفاظت نماید و مشعل فروزان هدایت را

---

(۱) سوره حاقه / ۱۲.

(۲) ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (سوره حجر / ۹) به راستی ما خود، قرآن را فرو فرستادیم و ما نیز حافظ و نگهدار آن هستیم.

هم چنان پرفروغ نگه دارد؟

کدامین قلب، پذیرنده‌ی تمام علوم و اسرار نبوی است؟ کدامین گوش، ندای دلنشین وحی را می‌شنود، می‌فهمد و از خاطرش نمی‌رود؟ این‌ها پرسش‌هایی است که پاسخ آن‌ها را باید در قرآن کریم و کلام پیامبر که مُبیین آن است، یافت.

رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین عَلِيٍّ فرمودند:

«يا علي، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُدْنِيكَ وَلَا أَقْصِيكَ وَأَنْ أَعَلِّمَكَ وَأَنْ تَعِيَ وَحَقُّ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ تَعِيَ»<sup>(۱)</sup>.

«ای علی، خدا به من دستور داده است که تو را به خود نزدیک گردانم و از تو دوری نجویم و مرا فرموده که آیات قرآن را به تو بیاموزم و تو هم آن‌ها را به خاطر بسپاری. و این شایستگی و لیاقت را خدا قرار داده که آن‌چه را به تو آموزش می‌دهم به یاد بسپاری.»

وقتی رسول خدا ﷺ حضرت علی عَلِيٍّ را به این مرتبت و منزلت مفتخر ساختند، این آیه نازل شد:

﴿وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾<sup>(۲)</sup>

و رسول خدا ﷺ دوباره فرمودند:

«سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَهَا - أُذُنٌ وَاعِيَةٌ - لِعَلِيٍّ».

«از خدای خویش خواستم آن گوش‌های فراگیر را گوش‌های علی عَلِيٍّ قرار دهد.»

(۱) شواهد التنزیل (حاکم حسکانی) ج ۲ ص ۳۶۳.

(۲) تفسیر طبری ذیل آیه ۱۲ سوره الحاقه.



و نیز به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«فَأَنْتَ أُذُنٌ وَاعِيَةٌ لِعِلْمِي»<sup>(۱)</sup>

«این تو هستی که گوش فراگیر علم من هستی».

پس از این بیان جاودانه و نورانی بود که خداوند، چنان لطف و

عنایتی به علی علیه السلام نمود که آن حضرت خود فرمود:

«مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً فَانْسَيْتُهُ»<sup>(۲)</sup>

«چیزی را از پیامبر نشنیدم که آن را فراموش کرده باشم».

---

(۱) همان مدرک.

(۲) تفسیر الدر المنثور ذیل همان آیه.

## آیه هدایت

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ، إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>(۱)</sup>

«و کافران می‌گویند چرا نشانه‌ای آشکار - که به چشم سر ببینیم - از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟ (ای پیامبر به آنان بگو): که تو فقط بیم‌دهنده هستی و هر گروهی (هم برای خود) هدایت‌گری دارد».

کافران برای آن‌که رسول خدا ﷺ را تکذیب کنند، به بهانه‌های گوناگون می‌کوشیدند دعوت وی را به توحید بی‌ثمر سازند. از جمله آن‌که تقاضاهای عجیب و غریبی از او می‌کردند. مثلاً انتظار داشتند فرشته‌ای از آسمان فرود آید و نامه‌ای آسمانی به پیامبر دهد، طوری که آنان هم با چشم‌های ناپاک خود حقایق را ببینند و بخوانند. آنان بارها از این‌گونه درخواست‌ها ابراز کرده بودند؛ اما هر بار خداوند

تقاضاهای فریبکارانه‌ی آنان را رد می‌کرد و به پیامبرش نیز می‌فرمود:  
«تو فقط باید به آنان تذکر دهی و ایشان را از آخرت بیم دهی و  
وظیفه‌ای بیش از این در قبال خواسته‌های آنان نداری. پس از تو  
هم، هر قوم و گروهی برای خود راهنما و هدایت‌گری دارد و راه  
تو را ادامه می‌دهد».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز برای آن که راهنما و هدایت‌گرِ پس از خود را  
معرفی کرده باشند، در گفتاری فرمودند:

«مَنْ يَرِيدُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَوْتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ  
الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ لَنْ  
يُخْرِجَكُم مِّنْ هُدًى وَ لَنْ يُدْخِلَكُم فِي ضَلَالَةٍ»<sup>(۱)</sup>

«هر کس که می‌خواهد آن‌گونه که من زندگی کردم زندگی می‌کنم  
و آن‌گونه که من می‌میرم، بمیرد، و در بهشت برینی که خدای  
من آن را وعده داده است، جای‌گزیند، باید ولایت علی علیه السلام را  
بپذیرد. چرا که او هرگز شما را از راه هدایت برون نمی‌برد و به  
گمراهی وارد نمی‌سازد».

و از این رو است که علی علیه السلام فرمود:

«رَسُولُ اللَّهِ الْمُنْذِرُ وَ أَنَا الْهَادِي»<sup>(۲)</sup>

«پیامبر همان بیم‌دهنده است و من هدایت‌کننده».

زیرا او دیده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی دست بر سینه خود  
گذارند و فرمودند: أَنَا الْمُنْذِرُ، یعنی من بیم‌دهنده هستم.

(۱) المستدرک علی الصحیحین ج ۳، ص ۱۳۹.

(۲) همان مدرک، ج ۳، ص ۱۳۰.

آن‌گاه دست بر شانه وی نهادند و فرمودند:

«أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي».<sup>(۱)</sup>

«ای علی، تویی هدایت‌گر و رهنمای امت! و به وسیله‌ی تو راه یافتگان پس از من هدایت می‌شوند».

---

(۱) تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه ۷ سوره رعد.

## آیه عِلْمُ الْكِتَابِ

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي  
وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>(۱)</sup>

«و کافران به پیامبر می‌گویند: تو فرستادهٔ خدا نیستی، (ای پیامبر  
به آنان) بگو: خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست، کافی است  
که میان من و شما (بدین امر) گواهی دهد».

خداوند به رسولش می‌آموزد که در پاسخ به ادعاهای باطل کافران  
و منکران رسالت، با دو برهان قاطع با آنان احتجاج کند: یکی خودِ خدا  
را بر رسالتش شاهد و گواه گیرد؛ و دیگر کسی را که علم کتاب نزد  
اوست، و همین دو برای او کافی است.

وقتی پیامبری که اُمّی و مکتب نرفته است، آیات آسمانی قرآن را بر  
مردم می‌خواند و بینات و معجزاتی ارائه می‌کند، گویی این خداوند  
است که بر درستی ادعای رسولش گواهی می‌دهد؛ چون تنها اوست که

به وی چنان قدرت و برهانی داده است؛ اما گواهی دادن کسی که علم کتاب نزدش است، چگونه بر اثبات رسالت پیامبر دلالت می‌کند و برای کافران یقین‌آور خواهد بود؟ مگر چه اعجازی در وجود اوست که گواهی دادنش برای اثبات حَقَّانیت رسول کافی است؟

اولاً؛ می‌بینیم که خداوند، گواهی شخصی را که عالم به کتاب است، همتا و قرین گواهی خود قرار داده است. از همین تقارن می‌توان نتیجه گرفت که باید این شخص دارای مقام عصمت باشد تا از گواهی دادن وی به امر رسالت، یقین حاصل شود.

ثانیاً؛ آن شخص علاوه بر عصمت، باید دارای او صاف و کمالاتی باشد که هر صاحب ادعایی را به کرنش وادارد و چون عصا و ید بیضای موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ سحر کلام کافران را باطل کند و چشم همگان را خیره سازد. طوری باشد که وقتی پا در رکاب ستیز نهاد و تیغ از نیام برکشید، برق شمشیرش لرزه بر اندام دشمن افکند؛ و وقتی به میدان سخن درآمد، جذبه‌اش دل رباید و عقل و دین بیفزاید؛ و آن‌گاه که به داوری نشست، راه بنماید و گره از کار گشاید.

راستی کیست که چنین اعجازی از خود نشان داده تا شاهد و گواه راستین پیامبر باشد؟ کدام یار او این‌گونه بوده است؟

مهم‌ترین و بارزترین صفت این شخص که خود قرآن بدان تصریح کرده، همان عالم بودن به تمام علوم و اسرار کتاب است؛ آن هم کتابی که بیان همه چیز در آن هست.<sup>(۱)</sup>

مسئلاً کسی که بر تمام آن علوم اشراف دارد، می‌تواند حجّت و

(۱) «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل / ۸۹)

برهانی قاطع، و گواه و پشتیبانی ساطع برای فرستاده‌ی خدا باشد. (۱)  
حال برای تشخیص چنین فردی که دانای به تمام اسرار کتاب و  
شاهدی تمام عیار بر رسالت و آورنده‌ی آن است، سراغ روایات  
می‌رویم و از آن‌ها کمک می‌گیریم.  
ابو سعید خُدَری گوید:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی این آیه پرسیدم: «الذی عنده  
علمٌ من الكتاب» حضرت فرمود: او وزیر برادرم، سلیمان بن  
داوود است؛ و نیز از این آیه پرسیدم: «و من عنده علمٌ الكتاب»  
حضرت پاسخ فرمود: او برادرم، علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۲)»  
آن‌چه وزیر سلیمان در اختیار داشت، قسمتی از علم کتاب بود که  
توانست تخت بلقیس، ملکه قوم سبا را پیش از یک چشم برهم زدن،  
نزد سلیمان حاضر نماید؛ اما آن که علم تمام کتاب نزد او است؛ دیگر که  
خواهد بود! تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل!  
امام صادق علیه السلام در مقام مقایسه علم این دو فرمود:  
«علم او در برابر علم علی علیه السلام تنها به اندازه‌ی قطره‌ای است از  
آب دریا که بر بال پشه می‌نشیند!» (۳)

نمونه‌ای شگفت از این دریای علم را از قول ابوذر در منابع بزرگان

---

(۱) این‌که گفته شد علم تمام کتاب را داراست، به خاطر اضافه شدن کلمه علم به «الکتاب»  
است که از آن عمومیت فهمیده می‌شود. اگر فرموده بود: «علمٌ من الكتاب» مرادش قسمتی از علم  
کتاب بود؛ چنان‌چه در مورد اصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان، چنین تعبیری در قرآن آمده است:  
﴿قال الذی عنده علمٌ من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد الیک طرفک﴾ (نمل / ۴۰)

(۲) ینابیع المودّة / ۱۰۳، باب ۳۰ - در این خصوص روایات از طریق فریقین به حدّ تواتر است.

(۳) تفسیر قمی، ج ۳۶۷ / ۱.

عامّه بنگرید:

روزی با حضرت علی علیه السلام در راهی می‌رفتیم، به سرزمینی رسیدیم که سیل مورچگان در آن روان بود! گفتیم: «الله اکبر، چه بزرگ است آن کس که شمار این مورچگان را می‌داند!»

حضرت فرمود:

«چنین مگو؛ بلکه بگو: چه بزرگ است آفریننده‌ی آنها! زیرا سوگند به خداوندگاری که من و تو را صورتگری کرد، من به خواست خدا، شمار آنها را می‌دانم و از نر و ماده‌ی آنها آگاهم!»<sup>(۱)</sup>



## آیه مباهله

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ  
أَبْنَاءَنَا وَابْنَائِكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ  
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

«حال بعد از این که به وحی خدا آگاهی یافتی، هر کس با تو به  
بحث و جدل بپردازد، به آنان بگو: بیایید ما و شما هر کدام  
فرزندان و زنان و عزیزان خود را فراخوانیم سپس به مباهله  
برخیزیم و نفرین خدا را بر دروغگویان فرو فرستیم».

مکه، بزرگترین پایگاه کافران قریش، فتح شده بود و می رفت که  
اسلام، سراسر شبه جزیره عربستان و حتی سرزمین های اطراف آن را  
مطیع خود سازد. مردم سرزمین نجران هم که مسیحی بودند و در  
منطقه مرزی حجاز و یمن زندگی می کردند، ماجرای ظهور پیامبر  
اسلام را شنیده بودند. به موازات مکاتبات حضرت با سران کشورهای

---

(۱) سوره آل عمران / ۶۱.

بزرگ آن روز، نمایندگان پیامبر اسلام نیز به نجران می آیند و نامه ای از سوی رسول خدا ﷺ به اسقف بزرگ کشیشان مسیحی می دهند. در قسمتی از این نامه آمده بود که:

... من شما را از بندگی بندگان خدا به بندگی خدا فرامی خوانم و نیز از شما دعوت می کنم که از فرمانبری و ولایت بندگان خدا به در آمده، ولایت خدا را بپذیرا شوید. اما اگر اسلام را نپذیرفتید، پس باید که جزیه<sup>(۱)</sup> بپردازید و اگر جزیه ندهید، با شما اعلان جنگ می کنم.

بزرگان نجران پس از مشورت، مصلحت دیدند که ابتدا با پیامبر اسلام وارد مذاکره شوند؛ شاید با این روش بر او فائق آیند. از این رو به مدینه آمدند و با آن حضرت درباره درستی ادعایش به بحث و مناظره پرداختند. مذاکرات مسیحیان با رسول خدا ﷺ به شکست انجامید. در نتیجه آن ها آخرین حربه ی خود را به کار بردند و پیشنهاد «مباهله»<sup>(۲)</sup> با ایشان را مطرح نمودند؛ بدین امید که او بهانه ای می آورد و دست از مسیحیان برمی دارد و این خود، نوعی پیروزی برای آن ها است! اما خداوند، پیامبرش را فرمان داد که با آنان به مباهله برخیزد و راه هرگونه فرار از حق را بر ایشان ببندد. رسول خدا ﷺ هم فرمان الهی را بر مسیحیان اعلام نمودند و آنان را به این نبرد جدید فراخواندند. نبردی که تا آن روز در اسلام سابقه نداشت.

(۱) مالیاتی است که غیر مسلمان موظف است تا وقتی در پناه دولت اسلامی قرار دارد، به حاکم بپردازد.

(۲) مباهله یعنی تضرع و گریه و زاری کردن در پیشگاه الهی و نفرین کردن برای دشمن خود که همان لحظه خداوند عذابش را بر وی نازل کند و نابودش سازد تا بطلان کلام طرف مقابل بر سایرین آشکار گردد و حقیقت خودش اثبات شود.

مسیحیان گمان نمی‌کردند حضرت در برابر پیشنهاد مباحله سریعاً اعلام آمادگی نماید. لذا برای لحظاتی از حضرت اجازه گرفتند که در این باره بایکدیگر مشورت کنند. پس از آن پذیرفتند و قرار گذاشتند که صبح فردا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مباحله کنند؛ اما پیش خود گفتند که فردا به چگونگی حضور پیامبر در میدان مصاف می‌نگرند. اگر دیدند پیامبر با قوم خود به میدان آمد، با او به مباحله برخیزند؛ زیرا شخصی که حاضر باشد برای اثبات خویش، همه‌ی پیروانش را نیز فدا کند، خود دلیل است که وی در ادعایش صادق نیست؛ اما اگر دیدند با بهترین کسان از خاندان خود و افرادی که اهل عبادت و خضوع هستند، به میدان می‌آید، از مباحله با او بپرهیزند؛ چرا که او هیچ‌گاه عزیزانش را در معرض خطر قرار نمی‌دهد، مگر آن‌که از راستگو بودن خود مطمئن باشد.

صبح روز بیست و چهارم ماه ذی‌الحجه از سال نهم هجرت فرار سید. مسیحیان دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آید؛ اما چه پرشکوه و با هیبت می‌آید! نه آن شکوه ظاهری و پوچی که خود گمان می‌کردند؛ بلکه دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی می‌آید که یادگارش حضرت حسین علیه السلام به آغوش اوست و دُر دانه‌اش حضرت حسن علیه السلام در دست، یگانه دخترش حضرت فاطمه علیه السلام به دنبال وی است و همسر بی‌همتای او حضرت علی علیه السلام نیز از پشت سر، فقط همین و همین! و این‌گونه این پنج تن با عظمتی آسمانی و آرامشی بی‌نظیر به مباحله می‌آیند!

مسیحیان با دیدن این صحنه شگفت به خود آمدند و یقین کردند که اگر این پنج وجود مقدس دست به دعا بردارند و آن‌ها را نفرین کنند،

عذابی دردناک بر آنان فرود خواهد آمد. بنابراین از اجرای مباحله صرف نظر کردند و پیشنهاد جزیه را پذیرفتند! (۱)

بر اساس روایات، همراهان پیامبر در جریان مباحله، به عنوان «اهل بیت» ایشان معرفی گشته‌اند. مثلاً روایت زیر را بنگرید:

«لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ...﴾  
 دَعَا رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ: اَللَّهُمَّ  
 هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي.» (۲)

«وقتی این آیه نازل شد، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را فراخواند و فرمود: بار اله، اینان اهل بیت من هستند.»

هم‌چنین به حکم آیه و داستان نزول آن، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام با عنوان «ابنائنا» یعنی فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت زهرا علیها‌السلام با تعبیر «نساءنا» به معنای بهترین بانوی وابسته به ایشان و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با نشان افتخار «أنفسنا» به منزله‌ی نفس و جان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، عزیزترین و نزدیک‌ترین کسان او به شمار می‌روند. به کار رفتن الفاظ جمع (ابناء و نساء و أنفس) در آیه و تطبیق آن‌ها فقط برای یک یا دو مصداق، مشکلی ندارد؛ چراکه این‌گونه سخن گفتن

(۱) شایان ذکر است که در چهارده قرن گذشته اسلام کتب زیادی در مورد ماجرای مباحله نگاشته شده است. در این میان ۱۱۳ کتاب از کتب شیعی و ۱۰۵ کتاب از منابع اهل سنت به این داستان اشاره کرده‌اند. علاقه‌مندان به کتاب «اسرار مباحله» نوشته «محمد رضا انصاری» مراجعه نمایند.

(۲) صحیح مسلم کتاب الفضائل باب فضائل علی بن ابی‌طالب. مستدرک ۱۶۳ / ۳، تفسیر کشف، تفسیر طبری، تفسیر فخر رازی.

حتی در زبان فارسی نیز رایج است؛ مثلاً استاد در بیان قانون کلی می‌گوید: آن‌ها که نمره بیست گرفته‌اند، جایزه دارند، در حالی که تنها یک نفر نمره بیست گرفته است؛ یا برای ادای احترام و تعظیم اشخاص، الفاظ را به صورت جمع به کار می‌برند.

مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر» جلد سوم صفحه ۱۶۳ به نقل از علمای پیرو مکتب خلفا، بیست آیه از قرآن را گرد آورده که در تمامی آن‌ها الفاظ جمع به کار رفته؛ اما تنها بر یک نفر تطابق دارد.

نکته دیگر آن‌که وقتی اطاعت و پیروی از شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لازم و واجب باشد، مسلماً اطاعت و پیروی از نفس و جان او یعنی علی علیه السلام نیز واجب و لازم خواهد بود؛ و از آن‌جا که نفس و جان مایه حیات و دوام زندگی آدمی است، این تشبیه به ما می‌فهماند کسی که باعث دوام نبوت و حیات نبوی است، وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد.

و نیز می‌توان از تعبیر «نفس» در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نتیجه گرفت که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برترین پیامبر و فرستاده‌ی الهی است، پس مقام و منزلت علی علیه السلام که نفس و جان اوست، از سایر انبیاء و جانشینان آن‌ها برتر و بالاتر است.

## آیه ولایت

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ  
الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

«سرپرست و ولیّ شما فقط خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌پردازند».

عبدالله بن سلام<sup>(۲)</sup> از دانشمندان یهودی بود که با تنی چند از دیگر یهودیان، مسلمان شده بود. یک روز او و یارانش نزدیک نماز ظهر به حضور رسول خدا ﷺ رسیدند و با آن حضرت به گفتگو نشستند. آن‌ها به پیامبر گفتند:

فاصله خانه‌های ما از مدینه دور است، و ما در میان یهودیان،

---

(۱) سوره مائده / ۵۵.

(۲) ابتدا نام او حصین بود. وی از سوی یهودیان برای پرسیدن مسائلی از پیامبر به مدینه آمد و بعد از آن که حضرت پاسخ سوالات او را داد، مسلمان شد. پس از آن رسول خدا ﷺ نام او را عبدالله گذاشت. وفات او در مدینه به سال ۴۳ ق گزارش شده است.

بی‌سرپرست و بی‌پناهییم. آن‌ها از این که ما مسلمان شده‌ایم و شما را تصدیق کرده‌ایم، ناراحت هستند و با ما دشمنی می‌ورزند، و سوگند یاد کرده‌اند که با ما قطع رابطه کنند. اکنون ما به وجود شخصی چون شما دل‌گرمیم و به زیارت شما دل‌خوشیم؛ اما نمی‌دانیم پس از شما چه کنیم؟ حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام در زمان حیاتش، یوشع بن نون را به عنوان جانشین خویش معرفی کرد، تا مردم بدانند پس از او به چه کسی مراجعه کنند و به وجود چه فردی دلگرم باشند. اکنون شما چه کسی را به عنوان جانشین پس از خود معرفی می‌فرمایید؟<sup>(۱)</sup>

در این هنگام، امین وحی بر پیامبر فرود آمد و عرض کرد:

سرپرست و ولیّ شما تنها خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز بر پا می‌دارند و در حال رکوع، صدقه می‌پردازند.

این پاسخ برای عبدالله و همراهانش واضح و روشن نبود. چه کسانی بر پا دارنده نمازند؟ چه کسانی در حال رکوع، زکات نیز می‌پردازند؛ تا ولیّ و سرپرست مسلمانان پس از پیامبر باشند؟ آیا هر کس که در حال رکوع صدقه دهد، ولیّ و سرپرست دیگران است؟! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خداوند متعال مأمور است که مصداق این تعبیر را روشن نماید. در این لحظه، وقت ادای فریضه ظهر فرا رسیده بود. پیامبر از جا برخاستند و همراه با عبدالله و یارانش به سمت مسجد آمدند.

از آن سو در مسجد هم حادثه مهمّی رخ داده بود. حضرت علی علیه السلام

---

(۱) حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام ابتدا از جانب پروردگار برادرش هارون را جانشین خود معرفی نمود؛ اما هارون در زمان حیات حضرت موسی دار فانی را وداع گفت و پس از وی این امر به یوشع بن نون منتقل گردید.

پیش از شروع نماز ظهر، مشغول خواندن نماز نافله بود که فقیری به مسجد آمد و از کسانی که در مسجد بودند تقاضای کمک کرد. ابتدا هیچ کس حاجت او را برنیاورد؛ ولی ناگاه متوجه فردی شد که در حال رکوع است و با دستش به وی اشاره می‌کند. شتابان به سوی او رفت و تقاضای خود را تکرار کرد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در همان حال، عبادتی دیگر انجام داد یعنی انگشتی خود را که هزار دینار ارزش داشت، از انگشت خویش بیرون آورده، به آن مرد فقیر بخشید. آن انگشت را پیش از این، نجاشی پادشاه حبشه به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدیه داده بود و حضرت هم آن را به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بخشیده بود.

وقتی پیامبر و همراهانش به مسجد رسیدند مرد فقیر را دیدند که با خوشحالی بسیار در حال خروج از مسجد است.

حضرت از او پرسیدند: آیا کسی چیزی به تو بخشیده است؟  
مرد فقیر عرض کرد: آری یا رسول الله! آن مرد که در حال نماز است، این انگشت را به من بخشید.

ندای تکبیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در فضای مسجد طنین افکند و به دنبال آن مردم نیز تکبیر گفتند. سپس پیامبر آیه‌ای را که لحظاتی پیش بر او نازل شده بود، و از این حادثه خبر می‌داد، بر عبدالله بن سلام و همه مسلمانان حاضر در مسجد، تلاوت نمودند و بعد از آن افزودند:

«عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ لَيْكُم بَعْدِي».

«پس از من علی بن ابی طالب و لی شماست».

پس از آن عبدالله و همراهانش که مطلوب خود را یافته بودند، به ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شهادت دادند. آن‌گاه امین و وحی بار دیگر بر



رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل گشت و بشارتی برای مؤمنان به ارمغان آورد که:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ  
الْغَالِبُونَ﴾ (۱)

«و هر که ولایت خدا و رسولش و آنان که ایمان آوردند، بپذیرد  
(در حزب خداست) و بی تردید حزب خدا قطعاً پیروزند.»

دانشمندان پیرو مکتب خلفا ضمن اشاره به ماجرای عبدالله بن سلام  
در کتب خویش،<sup>(۲)</sup> نقل دیگری از ابوذر، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز  
آورده‌اند. چنان که فخر رازی در تفسیرش پس از بیان داستان انگشتی  
می‌نویسد:

پیامبر دست به دعا برداشتند و عرض کردند:  
خداوندا، برادرم موسی علیه السلام از تو این چنین درخواست نمود و  
گفت:

﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ  
لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي، وَاجْعَلْ لِي وَزيراً مِّنْ أَهْلِي، هَازُونَ  
أَخِي، أَشُدُّ بِهِ أَزْرِي، وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾

«پروردگارا، سینه‌ام بگشای، و کارم را آسان گردان، و گره از زبانم  
باز کن تا سخنم را دریابند، و برای من وزیری از خاندانم تعیین  
فرما، هارون، برادرم را برای این کار قرار ده، تا پشتم به او گرم و  
استوار باشد، و در کارم وی را شریک گردان.»

(۱) سوره مائده / ۵۶.

(۲) مانند تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه ولایت.

آن‌گاه به او وحی کردی که ما بازوانت را به برادرت نیرومند می‌سازیم و برایتان قدرتی قرار می‌دهیم تا با شما برابری نکنند. پروردگارا، اینک من محمد پیامبر تو و حبیب تو هستم! تو نیز سینه‌ام را بگشای و کارم را آسان گردان و «علیؑ» از خاندان مرا وزیرم قرار ده تا پشتم به او استوار گردد. ابوذر می‌گوید: بعد از این دعا بود که جبرئیل از سوی خداوند نازل شد و عرض کرد:

ای محمد! بخوان ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾<sup>(۱)</sup>

همان‌طور که می‌بینیم ولّی و سرپرست مؤمنان بعد از رسول خدا ﷺ با وصف ﴿الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ آمده است. این نوع توصیف، با تعبیر عام و کلی و حتی با الفاظ جمع بیان شده است که برای عبدالله بن سلام و همراهانش ابهام داشت؛ اما در نهایت باروشنگری و تبیین رسول خدا ﷺ تمام مسلمانان متوجه شدند که فقط امیرالمؤمنینؑ مصداق این وصف است.<sup>(۲)</sup>

ویژگی دیگر این وصف، اشاره‌گری آن به شخص مورد نظر بود؛ یعنی وصف مذکور فقط نقش یک نشانه و علامت را برای آنان داشت و

(۱) همان مدرک، ضمناً مرحوم علامه امینی در کتاب الغدير، جلد ۳، از صفحه ۱۵۶ تا ۱۶۲ نام ۶۶ نفر از علمای اهل سنت را ذکر کرده که در کتب خویش به حدیث آیه ولایت اشاره نموده و آن را نقل کرده‌اند.

(۲) آوردن لفظ جمع در کلام و سپس تحقق یافتن یک مصداق برای آن، در هر زبانی رایج است. در این زمینه به توضیحات ذیل آیه مباحثه در همین کتاب مراجعه کنید.

همه‌ی حاضران از آن طریق پی بردند که مراد خداوند از آن وصف چه کسی است؛ بدون آن که این وصف و علامت، تأثیری در حکم ولایت و سرپرستی وی بر مؤمنان داشته باشد. درست مانند این است که معلمی برای معرفی تنها شاگرد مؤدب و ممتاز کلاسش بگوید: «فقط کسانی که پیراهن سپید بر تن دارند، مؤدب و ممتازند». مسلماً سپیدی جامه‌ی فرد هیچ‌گونه تأثیری در سرآمدی و ادب وی ندارد؛ بلکه تنها به منزله‌ی بیان یک علامت و نشانه برای معرفی کردن او در آن موضع است.

نکته دیگر این که برای کلمه‌ی «ولی» در کتب لغت علاوه بر معنای سرپرست، معانی دیگری نیز ذکر کرده‌اند، مانند دوست یا یاور؛ اما در این جا هیچ‌کدام از آن معانی جز همان معنای سرپرست، صحیح نیست. چون کلمه‌ی «إئما» به معنای فقط در ابتدای آیه، باعث شده که مطلب مورد نظر، تنها در سه گروه منحصر گردد. حال اگر فرض کنیم کلمه‌ی «ولی» در این جا به معنی دوست یا یاور باشد، ترجمه‌ی آیه چنین می‌شود: «دوست یا یاور شما فقط خدا و رسولش و مؤمنانی هستند با آن او صاف!» و این در حالی است که ما می‌توانیم دوستان و یاوران دیگری غیر از این سه گروه داشته باشیم؛ مانند ملائکه یا سایر مؤمنانی که در حال نماز، زکات هم نداده‌اند؛ یا حتی غیر مسلمانانی که آزار و اذیتی به حال مسلمانان نداشته و قصد سلطه جویی نیز ندارند؛ مانند نجاشی که مسیحی بود و مسلمانان را پناه داد.<sup>(۱)</sup>

(۱) این مطلب در آیات ۸ و ۹ سوره ممتحنه جایز شمرده شده که مؤمنان می‌توانند با غیر مسلمانانی که قصد آزار و سلطه جویی ندارند، روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه برقرار نمایند.

## آیه تطهیر

﴿... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ  
تَطْهِيراً﴾<sup>(۱)</sup>

«همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را فقط از شما اهل بیت دور  
نماید و شما را پاک گرداند».

حادثه‌ای در خانه‌ی اُمّ سلمه،<sup>(۲)</sup> همسر گرامی رسول خدا ﷺ  
اتفاق افتاده که از این قرار است. اُمّ سلمه می‌گوید:  
پیامبر در خانه من بودند که ناگاه حالت نزول وحی به ایشان دست  
داد. از من خواستند که حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را  
فراخوانم. من نیز چنین کردم.

---

(۱) سوره احزاب / ۳۳.

(۲) او در میان زنان پیامبر، یگانه همسری بود که در مراحل تاریخی حسّاس، از افشای  
حقایق و پشتیبانی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام کوتاهی نکرد. نامه انتقادآمیز او به عایشه برای رفتارهای  
ناپسندش در جریان جنگ جمل، سندی گویا بر این مطلب است. (الامامة و السياسة، ابن قتیبه  
الدینوری ج ۵۵ / ۱ - بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۵۴)

سپس پیامبر همگی آنان را به زیر کسای خیبری<sup>(۱)</sup> گرد آوردند. در آن حال آیه فوق بر ایشان نازل گردید و به دنبال آن، حضرت چنین فرمودند:

«اللَّهُمَّ هُوَ لَأَهْلِ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً».

بار الها! اینان اهل بیت من اند. پس هرگونه پلیدی را از ایشان دور کن و پاک و معصومان گردان.

گویا ام سلمه از زیبایی و عظمت این دعانیز به وجد آمده بود که پس از شنیدن آن، به پیامبر عرضه داشت: آیا اجازه می فرمایید من هم نزد شما بیایم و در زیر این کساء جای گیرم؟  
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاسخ فرمودند:

«توزنِ خوبی هستی؛ اما در جای خویش بمان!»

یعنی جای تو زیر این کساء نیست، بلکه هیچ فرد دیگری جز پاکان و معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لایق چنین جایگاهی نیستند.

پس از این ماجرا فرمانی از جانب خدا آمد که ای پیامبر:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»<sup>(۲)</sup>

«و (اینک) خاندانت را به نماز امر کن و بر آن شکیبایی ورز».

---

(۱) کسای خیبری: روانداز نسبتاً بزرگی که معمولاً از پشم بافته می شد و چون از منطقه خیبر آورده شده بود، آن را «کسای خیبری» نامیدند. البته در برخی نقل ها از آن روانداز، به «کسای یمانی» که سوغاتی از یمن بود، تعبیر شده است. به نظر می رسد منشأ این تفاوت، تکرار این حادثه توسط پیامبر در زمان ها و مکان های متعدد باشد.

(۲) سوره طه / ۱۳۲.

رسول خدا ﷺ برای اجرای این فرمان، شیوه‌ای پیش گرفتند که هرگونه شک و شبهه‌ای پیرامون مصادیق اهل بیت علیهم‌السلام در آیه تطهیر برطرف گردد؛ این‌گونه که حضرت مدّت شش ماه<sup>(۱)</sup> هرگاه برای اقامه‌ی نماز صبح به مسجد می‌رفتند، کنار درِ حُجرهٔ فاطمه علیها‌السلام می‌ایستادند و به اهل آن خانه سلام نموده با صدای بلند می‌فرمودند:

«الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

و سپس آیه تطهیر را تلاوت می‌فرمودند.<sup>(۲)</sup>

بدین ترتیب ثابت می‌شود زنان پیامبر در زمره اهل بیت معصوم پیامبر به شمار نمی‌آیند؛ چرا که اگر چنین بود، رسول خداوند صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنان را هم به زیر کساء دعوت می‌نمودند و دست کم یک بار هم که شده، آن‌ها را با ندای «یا أَهْلَ الْبَيْتِ» مخاطب ساخته و به نماز امر می‌کردند!

از این گذشته اگر به آیات قبل از آیه‌ی تطهیر نظری بیفکنیم، خواهیم دید که ابتدا روی سخن با همسران پیامبر است! آنان به خاطر انتسابشان به پیامبر، تکالیف ویژه‌ای دارند. خداوند، خطاب به آنان با لحنی تند و بدون آن‌که بیانگر پاکی و عصمتشان باشد، امر می‌کند که:

«ای زنان پیامبر! هر کدامتان که عمل زشتی انجام دهد، عذابش دوچندان خواهد بود، و این کار بر خدا آسان است؛ و هر یک از شما که مطیع خدا و رسولش گردد و عمل صالح انجام دهد؛

(۱) در برخی روایات تا ۹ ماه هم نقل کرده‌اند.

(۲) صحیح ترمذی ج ۵، ص ۳۵۱ و ۳۵۲ - مستدرک علی الصحیحین ج ۳، ص ۱۵۹ -

تفسیر الدر المنثور ذیل آیه ۱۳۲ سوره طه.

اجرش نیز دوچندان داده می‌شود و ما برایش رزقی آبرومند فراهم می‌کنیم... و نیز شما باید در خانه‌های خویش قرار گیرید و مبدا مانند آرایش دوران جاهلیتِ نخستین، خودآرایی کنید، و باید نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و از فرمان خداوند و رسولش پیروی نمایید!...»<sup>(۱)</sup>

آن‌گاه در ادامه، روی سخن را به اهل‌البیت علیهم السلام برمی‌گرداند و با لحنی متفاوت از قبل، بحث عصمت و طهارت این گروه را پیش می‌کشد و پس از آن دوباره به همسران پیامبر خطاب می‌کند که:

«از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود، یاد کنید و پند گیرید که به راستی خداوند، لطیف و ریزبین و بر حال همه آگاه است.»<sup>(۲)</sup>

برخی ناآگاهان گمان کردند که:

«چون آیه تطهیر در میان آیات مربوط به زنان پیامبر است؛ پس طهارت و عصمت مذکور، شامل حال همسران ایشان نیز می‌شود!»

ولی می‌بینیم که لحن کلام در آیه تطهیر با آیات قبل و بعدش، کاملاً متفاوت است. خطاب به زنان پیامبر، سرشار از سرزنش و عتاب و تهدید است؛ اما خطاب به اهل‌البیت علیهم السلام آکنده از لطف و مهربانی و نهایت تکریم آن‌هاست.

بنابراین تفاوتی محسوس و معنادار میان آیه‌ی تطهیر و جملات پیش و پس آن دیده می‌شود. این تفاوت از ظاهر الفاظ آیات هم

---

(۱) ترجمه آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره احزاب.

(۲) ترجمه آیه ۳۴ سوره احزاب.

پیدا است. اگر در آیه ۳۳ و ۳۴ دقت نماییم، می بینیم ضمائر به کار رفته در قسمت مربوط به آیه تطهیر، مذکرند (کُم) ولی قبل و بعد آن، همه ی ضمایر، مؤنث هستند (کُنَّ)؛ دقت کنید:

﴿ وَ قَرْنَ فِي بَيْوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَ...  
 إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم  
 تَطْهِيرًا (۳۳) وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بَيْوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ  
 الْحِكْمَةِ... ﴾ (۳۴)

این نشانه های روشن و آشکار، علاوه بر نقل خود داستان کساء از سوی عامه و خاصه، جملگی گواهی می دهند که زنان پیامبر جزء اهل بیت معصوم و مطهر آن حضرت به شمار نمی روند.

علاوه بر این ها، اگر به راستی زنان پیامبر جزء اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ محسوب می شدند، لاقلاً یکی از آن ها بعد از رحلت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که موقعیت هرگونه دسیسه ای برایشان فراهم بود، چنین ادعایی می کرد و به آیه تطهیر در شأن خود استشهاد می نمود. حتی عایشه وقتی برای جنگ با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ راهی بصره شد و مردم و اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به یاری خویش فراخواند؛ در هیچ جا به آیه تطهیر در شأن خود استناد نکرد؛ با آن که در آن شرایط بحرانی، ضروری بود برای جلب نظر مردم، به کوچک ترین چیزی که شائبه ی فضیلت و منزلت برایش داشت، تکیه کند؛ در حالی که چنین ادعاهایی از طرف همسران پیامبر در تاریخ گزارش نشده است.<sup>(۱)</sup>

گفتنی است ماجرای کساء و نزول آیه ی تطهیر علاوه بر خانه ام

(۱) دلیل اخیر از قول مرحوم علامه امینی صاحب کتاب نفیس «الغدیر» نقل شده است.



سلمه، در خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام نیز رخ داده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله این عمل را چندین بار تکرار نمودند. آنچه از روایات برمی آید، این است که گویا این حادثه، دو بار در خانه‌ی ام سلمه اتفاق افتاده و یک بار هم در خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام رخ داده است. اسناد حدیث کساء در خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام از طریق جابر بن عبدالله انصاری به نقل از خود حضرت، در منابع شیعی موجود است.<sup>(۱)</sup>

نکته پایانی این که، خواست حتمی و اراده‌ی قطعی پروردگار چنین بوده که تنها از عده‌ای خاص و برگزیده، هرگونه رجس و پلیدی و گناه و زشتی دور باشد و طهارت و عصمت و پاکی همیشگی به آنان مرحمت فرماید. البته این خواست و اراده‌ی الهی به این معنا نیست که آنان در طهارت و انجام ندادن گناه مجبور باشند؛ بلکه آنان به توفیق و عنایت الهی، زشتی معصیت و پلیدی گناه را حقیقتاً درک می‌کنند و از آن تنفر دارند و لذا هرگز خود را به آن آلوده نمی‌سازند.

مسئلاً این مقام، فضیلتی باطنی و نورانی است که سایر افراد به هیچ طریقی نمی‌توانند به وجود آن در اشخاص معصوم پی ببرند؛ جز آن که خالق و آفریننده‌ی آن‌ها از آن فضیلت و ویژگی خبر دهد؛ و می‌بینیم که این امر به وسیله‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم تبیین می‌گردد و به گواهی همگان، جلوه‌ای از یک حقیقت آسمانی و فضیلت انحصاری، در جریان نزول آیه‌ی تطهیر به نمایش گذاشته می‌شود.

---

(۱) کتاب فاطمة زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، نوشته‌ی احمد رحمانی همدانی، به نقل از

## آیه تبلیغ

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا  
بَلَغْتَ رَسُولَتَهُ وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْكَافِرِينَ﴾ (۱)

«ای رسول، آنچه را که از سوی خدا به تو نازل شده به مردم  
برسان، که اگر چنین نکنی رسالت خدا را انجام نداده‌ای؛ و  
خداوند تو را از (آسیب) مردم حفظ می‌نماید و قطعاً گروه کافران  
را هدایت نمی‌کند».

ماه ذی حجه سال دهم هجری بود که پیامبر آخرین مراحل آیین حج  
ابراهیمی را به مردم آموزش دادند. مراسم پایان پذیرفت، اما هنوز  
یک مطلب مهم باقی مانده بود که می‌بایست آن را بیان می‌فرمود.  
ولی رسول خدا ﷺ از اعلان آن مطلب بیم داشتند و نگران  
دسیسه و توطئه از سوی گروهی از مردم بودند. از این رو تا جایی که

می توانستند اعلان آن را به تأخیر افکنند.

سرانجام جبرئیل همراه با فرمانی بسیار مهم از جانب خداوند فرود آمد، و این در حالی بود که مسلمانان در راه بازگشت از مراسم حج بودند. این فرمان بیانگر آن بود که اگر پیامبر در پی آن، پیام را به مردم نرساند، در امر رسالت خویش کوتاهی کرده است و پناه بر خدا که پیامبر در رسالت کوتاهی ورزد.

چنین سخن تهدید آمیزی از سوی خدا خطاب به برگزیده ترین بنده اش، خود گواهی آشکاری بر اهمیت و عظمت مطلب است؛ اما نگرانی و دلهره پیامبر از اعلان مطلب و پی آمدهای آن چیز کمی نبود. منافقان تحرّکات تازه ای را آغاز کرده بودند و پیامبر از تمام آن ها آگاهی داشتند. از این رو خداوند در پایان فرمان برای آسودگی خاطر رسولش مژده می دهد که نگران مباش، خدایت تو را از آسیب دشمنان محفوظ می دارد.

پس دیگر درنگ جایز نبود. پیامبر فرمان توقّف دادند. توقّفگاه در سرزمین جُحفه و در کنار برکه ای به نام "حُم" بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز منتظر ماندند تا آن ها که پیشاپیش می رفتند، باز گردند و آن ها که از پس می آمدند، خود را به توقّفگاه رسانند. جماعت انبوهی از مسلمانان متجاوز از یکصد هزار نفر جمع شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را فراخواند و بایکدیگر بر فراز بلندی که از جهاز شتران ساخته شده بود، رفتند و برابر مردم ایستادند. در آن شرایط، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطبه ای طولانی ایراد نمود و ضمن آن فرمود:

جبرئیل سه بار بر من نازل شد و از طرف خداوند مرا مأمور ساخت که در این مکان به پا خیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلان نمایم که:

«علی بن ابی طالب برادر من و وصی و جانشین و امام بعد از من است. نسبت او به من هم چون نسبت هارون است به موسی، جز آن که پیامبری بعد از من نیست. و او صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسولش است».

و آن گاه فرمودند:

«خداوند از من راضی نمی شود مگر آنچه را که در حق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر من نازل کرده به شما ابلاغ نمایم».

و سپس «آیه تبلیغ» را تلاوت فرمودند.

برای آن که بدانید این آیه گویای چه پیام مهمی است که پیامبر مأموریت یافته آن را صریح و روشن و بدون هیچ ترس و واهمه ای به مردم ابلاغ کند، به روایات زیر توجه می کنید: (۱)

ابو سعید خدری از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید:

«نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».

آیه مورد بحث، در روز غدیر خم درباره اعلان جانشینی علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد.

ابن مسعود صحابی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز می گوید:

«كُنَّا نَقْرَأُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾».

(۱) تفسیر الدر المنثور ذیل آیه تبلیغ.

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را ما این گونه می خواندیم:  
«ای رسول، آنچه را که از جانب خدا بر تو نازل شده است، که  
علی همانا مولا و سرپرست مؤمنان است، به دیگران ابلاغ کن،  
اگر این کار را نکنی رسالت خدا را به انجام نرسانده ای و خداوند  
تو را از آسیب مردم حفظ می کند».

برخی پنداشته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با این کار می خواستند تنها  
اعلان نمایند که «ای مسلمانان، علی علیه السلام را دوست بدارید!» آنان کلمه  
«مولی» را در اینجا به غلط به معنای دوست گرفته اند نه سرپرست؛ اما  
اگر در اصل ماجرا بنگریم، می یابیم که سخن فراتر از این است؛ چرا که  
این همه تشریفات آسمانی و زمینی تنها برای اعلان محبت و دوستی  
علی علیه السلام در آن صحرای سوزان و نیز توقّف طولانی سه روزه در آن جا،  
نزد خردمندان کاری ناپسند است، مسلماً پیامبر از چنین کاری مُنَزّه  
است. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از این بارها و به بهانه های گوناگون بر  
دوستی و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش و تأکید می نمودند و دیگر  
نیازی به این همه تشریفات و یا ترس از مردم را نداشتند.

نکته دیگر این که خداوند در ضمن آیه تأکید می فرماید که «اگر این  
کار را نکنی، گویا رسالت پروردگارت را انجام نداده ای!» این فرمان  
بیانگر عملی خاص و ویژه است که تا روز نزول آیه سابقه نداشته و  
پیش از آن هم صورت نگرفته بود. به گواهی تاریخ، آن کار بی سابقه و آن  
مأموریت خطیری که در توقّف طولانی سه روزه انجام پذیرفت، همان  
بیعت گرفتن رسمی از مردم بر امر ولایت و وصایت علی علیه السلام بوده  
است.

## آیه اِکمال

﴿... الْيَوْمَ يَسِّرُ اللَّهُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ، الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾<sup>(۱)</sup>

«... امروز کافران از (این که در) دینتان (اختلافی ایجاد کنند) نا امید شدند. پس شما از آنان بیمناک نشوید؛ بلکه از من بهراسید. امروز دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد...»

همان طور که در توضیح آیه‌ی تبلیغ بیان شد پس از پایان مراسم حج، هنگامی که حاجیان به خانه‌ها و سرزمین‌های خویش باز می‌گشتند، رسول خدا ﷺ برای اجرای فرمان الهی، دستور دادند تا مسلمانان در سرزمین جُحفه در کنار برکه‌ی خم توقّف کنند. پس از آماده شدن مردم، رسول اکرم ﷺ سخنرانی تاریخی و آخرین

خطابه‌ی رسمی خود را ایراد نمودند. حضرت در قسمتی از آن خطابه‌ی پر شور از مسلمانان پرسیدند:

«أيا من از همه‌ی مؤمنان نسبت به خودشان برتر نیستم؟»

حاضران در پاسخ اقرار نمودند که ولایت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر مؤمنان از ولایت آنان نسبت به خودشان برتر و بالاتر است؛ چون پیش از آن، سخن قرآن را شنیده بودند و می‌دانستند که:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾<sup>(۱)</sup>

پس از اقرار به برتری ولایت پیامبر بر نفوس مردم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را بالا بردند و فرمودند:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ...»<sup>(۲)</sup>

«هر کس که من مولا و سرپرست او هستم این علی نیز مولای اوست. بارالها! دوستدار او را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار.»

سپس آیه اکمال را تلاوت نمودند و مردم را نسبت به داشتن دینی غیر آن چه از جانب خداوند معین شده، بر حذر داشتند. آن‌گاه در اواخر سخنان خویش فرمودند:

ای مردم! از آن‌جا که بایک کف دست و با این وقت کم و انبوه جمعیت، امکان بیعت برای همه وجود ندارد، پس همگی سخنی را که

(۱) سوره احزاب / ۶.

(۲) مسند احمد حنبل، ۳۴۷ / ۵ - سنن ابن ماجه / ۴۳ - المستدرک علی الصحیحین،

می‌گوییم، تکرار کنید و بگویید:

«ما فرمان تو را که از جانب خداوند دربارہی علی بن ابی طالب و  
امامان از فرزندانش به ما رساندی، اطاعت می‌کنیم و به آن  
راضی هستیم و با قلب و جان و زبان و دستمان با تو بر این مدعا  
بیعت می‌کنیم...»<sup>(۱)</sup>

روایات زیر که از یکی از تفاسیر معتبر نزد پیروان مکتب خلفا  
انتخاب شده، بیانگر گوشه‌هایی از این حادثه تاریخی هستند:<sup>(۲)</sup>  
\* ابو سعید خدری می‌گوید:

وقتی که رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم، علی عَلِيٍّ را به  
جانشینی خود برگزید و ولایت و سرپرستی او را بر مسلمانان  
اعلام فرمود، حضرت جبرئیل این آیه را به ارمغان آورد: «امروز  
دین شما را کامل کردم...».

\* ابو هریره نقل می‌کند:

«وقتی روز غدیر خم - که هجدهم ذی الحجة بود - فرا رسید  
پیامبر فرمود: هر کس که من مولا و سرپرست اویم، علی هم  
مولا و سرپرست اوست. آن‌گاه خداوند این آیه را نازل فرمود که:  
امروز دین شما را کامل کردم...»

\* راوی نقل می‌کند رسول خدا ﷺ پس از اعلان جانشینی  
علی عَلِيٍّ از مردم خواست که:

«سَلِّمُوا عَلَيَّ يَا مِرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ».

«بر علی با عنوان امیرمؤمنان سلام دهید».

(۱) بحارالانوار ۳۷ / ۲۱۵، ۲۱۹ و ۲۳۵ تا ۲۵۳ - الغدير ۱ / ۳۴۰ تا ۳۹۹.

(۲) تفسیر الدر المنثور ج ۳، ص ۱۹.



پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله بانگ تکبیر بر آورد و فرمود:

«اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ  
بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي».<sup>(۱)</sup>

«الله اکبر، بر کامل کردن دین و تمام نمودن نعمت و بر خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب پس از من».

قابل ذکر است که متأسفانه سیوطی در تفسیر خود، سند این روایات را ضعیف شمرده است؛ با وجود آنکه ماجرای غدیر و حدیث مربوط به آن در میان عامه از وثاقت و اعتبار بسیار بالایی برخوردار است و در میان شیعه هم قطعی و مسلم است که چنین حادثه‌ای رخ داده است.<sup>(۲)</sup> در اهمیت امر جانشینی پیامبر همین بس که خداوند، فرمان اکیدی مبنی بر ابلاغ آن به مردم صادر فرموده است؛ چراکه استمرار نبوت یا به تعبیر قرآن «اکمال دین و اتمام نعمت» جز با امر امامت و ولایت امکان پذیر نیست. از این رو عقل و درایت، سند روایات را تقویت می‌کند.

---

(۱) تفسیر الدر المنثور ذیل آیه اکمال.

(۲) طالبین برای مشاهده اسناد و مدارک این واقعه تاریخی از سوی فریقین به کتاب‌های "الغدیر" نوشته مرحوم علامه امینی یا "اسرار غدیر" نوشته محمد باقر انصاری مراجعه کنید.

## آیه اولی الامر

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾<sup>(۱)</sup>

«ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا اطاعت کنید و نیز از رسول و صاحبان امر (دین) خود اطاعت ورزید. پس اگر در چیزی نزاع کردید، (داوری) آن را به خدا و رسول وانهید، (البته) اگر به خدا و جهان آخرت ایمان دارید. این (کار برای شما) بهتر است و سرانجام نیکوتری دارد».

جابر بن عبدالله انصاری صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ می گوید: وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد، پرسیدم: ای رسول خدا! ما خدا را شناختیم و فهمیدیم رسولش کیست تا اطاعتشان کنیم، اما اولو الامری که خداوند اطاعت آن‌ها را با اطاعت شما قرین کرده است، چه

کسانی هستند؟

جابر به درستی فهمیده بود که پرسش خود را از چه کسی باید بپرسد. همو که با کلام خدا و آهنگ و حی‌آشنایی کامل دارد و سخنی هم از روی هوی و هوس نمی‌گوید. «اولوالامر» برای او کلمه‌ای غریب و ناآشنا بود؛ چرا که مصادیق بارز و مشخصی برای آن نمی‌شناخت و از آن مهم‌تر این که اطاعت آن‌ها، هم‌ردیف و هم‌دوش اطاعت از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمرده شده بود و هیچ‌گونه قید و شرطی هم برای آن ذکر نگردیده بود.

پس بهترین کار را جابر انجام داد که از آورنده‌ی قرآن یعنی شخص پیامبر پرسید و از پیش خود رأی و نظری نداد. نگفت باید این آیه را به کمک آیه‌ی دیگر تفسیر کنم! یا با عقل خویش در آیه تدبّر کنم و مراد خدا را کشف نمایم؛ هر چند خداوند در جای دیگر به تدبّر در آیات خود امر کرده است؛ اما روشن است که این تدبّر باید در پرتو کلام معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام و به کمک راه‌یافتگان و هدایتگران الهی صورت پذیرد تا از هرگونه خطا و انحرافی مصون باشد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقام پاسخ به جابر فرمودند:

ای جابر، آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان پس از من هستند که نخستین آن‌ها «علی بن ابی طالب» است سپس «حسن» و پس از او «حسین» صاحبان امرند. پس از آنان، «علی بن الحسین» و سپس «محمد بن علی» است که در تورات او را باقر نامیده‌اند، و توبه دیدار او نایل خواهی شد. آن‌گاه که او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان. پس از او «جعفر بن محمد» ملقب به صادق و سپس «موسی بن جعفر» و «علی بن موسی» هستند. آن‌گاه نوبت به «محمد بن علی» و پس از او به

«علی بن محمد» و «حسن بن علی» خواهد رسید. سپس هم نام و هم کنیه من و حجّت خدا در زمین و ذخیره‌ی او در میان بندگانش، فرزند حسن بن علی، صاحب امر خواهد شد. او همان کسی است که خداوند متعال به وسیله او دین خود را در سراسر جهان فراگیر می‌کند. او غیبتی طولانی خواهد داشت و پیروان او در آن زمان با این امر امتحان می‌شوند، اما آن‌ها بر اعتقاد و ایمانشان نسبت به امامت او پابرجا و استوارند.

آن‌گاه جابر می‌پرسد: آیا پیروان او در آن زمان از وجود او بهره می‌برند؟

رسول خدا ﷺ پاسخ فرمودند:

به خدایی که مرا به پیامبری برگزید، سوگند می‌خورم که آن‌ها از پرتو نور ولایت او بهره می‌برند هم‌چنان که از نور خورشید بهره‌مندند، اگر چه پشت ابرها پنهان باشد...<sup>(۱)</sup>

گفتنی است که اولوالامر علیهم‌السلام همانند رسول خدا ﷺ می‌بایست از هرگونه خطا و اشتباهی مصون باشند؛ چرا که خداوند مردم را به پیروی و اطاعت از ایشان امر کرده است، و در جایی دیگر پیروی از فرد گنهکار و خطاکار رانهی نموده است. امر به انجام چیزی و نهی از همان چیز هیچ‌گاه بایکدیگر جمع نمی‌شود. بنابراین فرمان خداوند مبنی بر اطاعت از اولوالامر حاکی از عصمت آن‌هاست. در غیر این صورت، اطاعت از آن‌ها سبب گمراهی پیروان می‌گردد و امر هدایت مختل می‌شود، و البته خداوند هیچ‌گاه مردم را به اطاعت از فردی خطاکار و

(۱) تفاسیر روایی مانند صافی، برهان، کنز الدقائق و... ذیل آیه اولوالامر.

غیر معصوم که در حقیقت پیروی از شیطان است، فرمان نمی‌دهد.  
فخر رازی مفسر بزرگ اهل سنت در تفسیر خود به همین مطلب  
نیز اشاره نموده است. در برخی دیگر از منابع معتبر پیروان مکتب خلفا  
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که مراد از اولوالامر در این آیه تنها  
امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان از فرزندان او می‌باشند.<sup>(۱)</sup>

بیان تعبیر کلی از طرف خداوند مانند: **اولو الامر، اذن واعیه، خیر  
البریه، الذین آمنوا الذین...** و سپس تعیین مصداق آن توسط پیامبر، این  
مهم را می‌فهماند که برای درک معانی و تعیین مصداق آیات قرآن، تنها  
ظاهر آن‌ها کافی نیست؛ بلکه وجود معلّم و مبین و مفسّری هم چون  
پیامبر و یافردی هم‌سنخ او را می‌طلبد.

---

(۱) ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۴۲ تا ص ۳۵۱ - فرائد السمطين ج ۱، ص ۳۴۱، حدیث ۲۵۰.

## آیه مودت

﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ  
حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾<sup>(۱)</sup>

«این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، به آن نوید می‌دهد! (ای پیامبر به آن‌ها) بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم طلب نمی‌کنم جز ابراز دوستی درباره‌ی نزدیکانم، و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزاییم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاس‌گزار است.»

روزی رسول خدا ﷺ در میان مردم ایستادند و فرمودند:

ای مردم، خداوند چیزی را در مورد حق من بر شما واجب کرده؛ آیا آن را ادا می‌کنید؟<sup>(۲)</sup>

---

(۱) سوره شوری / ۲۳.

(۲) ینابیع المودة، ج ۱ / ۱۳۹.

پاسخی از جانب مردم بر نیامد!

روز بعد حضرت سؤال خود را تکرار کردند؛ این بار نیز کسی جواب نداد. روز سوم رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال را مطرح نمودند؛ اما دریغ از یک پاسخ! آن‌گاه حضرت اطمینان بخشیدند که:

آن چه باید ادا کنید، طلا و نقره و خوردنی و آشامیدنی نیست!

گویا خیال مردم آسوده گشت که آن چه باید در قبال زحمات پیامبر بپردازند، در توانشان هست و شرمنده‌ی ایشان نخواهند شد! پرسیدند: آن چیست؟ حضرت فرمودند:

خداوند بر من این آیه را نازل کرده که بگویم من از شما پاداشی جز دوستی بانزدیکانم را نمی‌خواهم!

گل از گلشان شکفت و یکپارچه گفتند:

اگر این است؛ آری، آن را ادا می‌کنیم!

روزی دیگر گروهی از انصار به محضر پیامبر شرفیاب شدند در حالی که قصد داشتند تمامی اموال خویش را بدون هیچ قید و شرطی در اختیار حضرت قرار دهند تا ایشان برای پیشبرد اهداف خود در جامعه و رفع نیازهای مالی مسلمانان مصرف نماید. آن‌ها تأکید کردند که اموالشان، پاداش کوچکی در قبال زحمات‌ها و رنج‌هایی است که پیامبر برای هدایت آن‌ها می‌کشد. حضرت در پاسخ عنایت آن‌ها آیه شریفه را تلاوت فرمودند که:

«... من پاداش و مزدی از شما در برابر رسالتم نمی‌خواهم؛ مگر

ابراز دوستی درباره‌ی نزدیکانم...!»

جماعت حاضر پرسیدند که آن نزدیکان چه کسانی هستند؟

و رسول خدا صلی الله علیه و آله توضیح فرمودند که:

آن‌ها حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و دو فرزندشان امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند.

پیامبر لختی درنگ کرده و بار دیگر این جمله را تکرار کردند. پس از سکوتی کوتاه، برای سومین بار همین سخن را بیان داشتند و نزدیکان خویش را به آن‌ها معزّفی نمودند.

این تأکید بر برخی اصحاب گران آمد و گفتند: پس پیامبر می‌خواهد ما را بعد از خود، در برابر خویشاوندانش خوار و ذلیل گرداند! حتماً این یک تقاضای شخصی است و از جانب خدا نیست!

وقتی این خبر در شهر پیچید، خداوند آیه‌ای دیگر نازل فرمود:

«آیا می‌گویند: او (پیامبر) بر خدا دروغ بسته است؟! در حالی که

اگر خدا بخواهد، می‌تواند بر قلب تو مهر زند (و قدرت اظهار

آیاتش را از تو بگیرد.) و باطل را محو سازد و حق را به فرمانش

پا برجا دارد؛ زیرا او به آن چه درون دل‌ها است، آگاه است.»<sup>(۱)</sup>

بدین ترتیب بر همگان روشن شد که این یک فرمان الهی است نه

صرفاً یک تقاضای شخصی؛ هر چند که باید می‌دانستند تقاضای شخصی

پیامبر هم سخنی جز وحی نیست،<sup>(۲)</sup> و حتی اگر هم آن را نمی‌دانستند یا

پیامبر نیز چنین درخواستی از آنان نمی‌کرد؛ جا داشت که به احترام

شخص ایشان که حقوقی هم بر گردنشان دارد، مراعات حال خانواده او

(۱) سوره شوری / ۲۴ - برخی مدارک این ماجرا: الدر المنثور، ج ۶ / ۷ - تفسیر الطبری،

ج ۲۵ / ۲۵.

(۲) چرا که قرآن می‌فرماید: «ما ینطق عن الهوی، إن هو إلا وحی یوحی»: پیامبر هیچ

سخنی از سر هوی و هوس نمی‌زند. او کلامی جز وحی که بر او نازل می‌شود، نمی‌گوید. (سوره

نجم / ۴)



را بکنند و احترام نزدیکان وی را نگه دارند. دست کم بعد از فقدان پدر خانواده، عزیزان داغدارش را با رفتارهای ناپسند خود نرنجانند و دل‌های بازماندگان را بیش از آن داغ، نسوزانند! این دیگر کمترین حقی است که یک انسان مصیبت زده بر انسانی دیگر دارد. آیا این کمترین را هم مراعات کردند؟!

راستی اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهشی بر خلاف آن می داشت؛ دیگر آن‌ها چه رفتاری می کردند که از آن دریغ نمودند؟!



امیر المؤمنین علیؑ علیہ السلام در سنت



## نخستین روز دعوت

رسول خدا ﷺ پس از نزول آیهی ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾<sup>(۱)</sup> خویشان نزدیک خود را به خانه‌ی عمویشان ابوطالب رضی الله عنه دعوت نمودند. میهمانان حدود چهل نفر از فرزندان و فرزندزادگان عبدالمطلب بودند. در میان آن‌ها عموهای ایشان حمزه و عباس و ابولهب نیز حضور داشتند. پیامبر پس از صرف غذا خطاب به آنان فرمودند:

... ای فرزندان عبدالمطلب! خداوند مرا بر همه‌ی مردم عموماً و بر شما خصوصاً مبعوث کرده و فرمان داده که بیعتان دهم. من شما را به دو کلمه‌ای که بر زبان سبک و در میزان سنگین است، دعوت می‌کنم تا به وسیله‌ی این دو کلمه فرمانروای عرب و عجم شوید و امت‌ها تسلیم شما گردند. با این دو کلمه وارد بهشت شوید و از دوزخ نجات یابید؛ و آن دو این است: لا إله إلا الله و محمد رسول الله.

---

(۱) یعنی خویشان نزدیکت را انذار کن. (سوره شعراء / ۲۱۴)

سپس افزودند:

حال کدامیک از شما حاضر است در این راه با من همکاری کند و پشتیبانم گردد تا برادر، وصی و خلیفه‌ی من در میان شما باشد؟ کسی پاسخ نداد؛ جز علی عَلِيٍّ با این که از همه کم سن و سال تر بود! او به پاخواست و عرض کرد:

«أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونُ وَزِيرَكَ عَلَيْهِ».

«ای پیامبر خدا! من در این کار پشتیبانتان خواهم بود».

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه بار تقاضای خود را تکرار نمودند؛ اما هر بار امیرالمؤمنین عَلِيٍّ اعلام آمادگی می‌کردند. آن‌گاه پیامبر دست بر دوش علی عَلِيٍّ گذاردند و فرمودند:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ».

«این فرد، برادر، وصی و جانشین من در میانتان است، سخن او را بشنوید و اطاعتش کنید!»

برخی هم چون ابولهب با خنده از جای خود برخاستند و با طعنه به ابوطالب گفتند: به تو امر کرد که سخن فرزندت را بشنوی و اطاعتش کنی!!<sup>(۱)</sup>

اما ابوطالب با دلی لبریز از ایمان به پیامبر، فرزندش را به همراهی با وی سفارش می‌کرد و به او می‌گفت:

فرزندم! با پسر عمویت همراهی کن!<sup>(۲)</sup>

(۱) کنز العمال، ج ۱۵ / ۱۱۵ ح ۳۳۴ - مسند احمد حنبل، ج ۲ / ۱۶۵ ح ۸۸۳ با سند حسن و ص ۳۵۲، ج ۱۳۷۱ با سند صحیح - تاریخ طبری، ج ۲ / ۳۱۹ تا ۳۲۱.  
(۲) تاریخ طبری، ج ۲ / ۲۱۴ - سیره ابن هشام، ج ۱ / ۲۶۵.

جالب است که این دو برادر - ابوطالب؛ و ابولهب - در ایمان و اخلاق، درست مقابل یکدیگر بودند. ابوطالب موحد و یکتاپرست و مظهر عطوفت و فداکاری و گذشت؛ ولی ابولهب کافر و مشرک با دلی پراز بُخل و کینه و حسد!

## بت شکن

داستان را از زبان خود مولا عَلَيْهِ السَّلَامُ بشنویم:

آن زمان که در مکه بودیم، مسلمانان تحت آزار و شکنجه کافران بودند و ما قدرت مقابله با آنان را نداشتیم، یک شب پیامبر مرا خواستند و به من فرمودند:

وقتی اهل مکه کاملاً به خواب رفتند، برای انجام کاری مهم و پنهانی به کعبه می‌رویم.

آن شب پس از اطمینان از بی‌خبری و غفلت مشرکان، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و من - دو نفری - به مسجد الحرام آمدیم و داخل کعبه شدیم. پیامبر به من دستور دادند تا بنشینم. آن‌گاه پای مبارک خود را بر دوش من نهادند، تا آن حضرت را بلند کنم که یکی از بت‌ها را که در بلندی قرار داشت، سرنگون کنند. اما پیامبر دیدند که من توان آن را ندارم تا آن حضرت را بالا ببرم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دوش من فرود آمدند و به من فرمودند:



پای خود را روی دوش من بگذار تا تو را بلند کنم.  
من امر آن حضرت را اطاعت کردم. وقتی پیامبر برخاستند، آن قدر بالا رفتم که به نظرم آمد اگر بخواهم به افق آسمان هم برسم، می توانم. به فراز کعبه رسیدم و در آن جا صورتکی از بت دیدم به رنگ زرد و از جنس مس. از هر طرف کوشیدم تا بر آن بت مسلط شوم و کارش را بسازم. وقتی به فروافکندن بت، توانایی یافتم، پیامبر فرمودند:  
آن را سرنگون کن.

من نیز چنان کردم. بت مسین وقتی سرنگون شد، مثل شیشه ای شکست و خرد شد. سپس از دوش پیامبر پایین آمدم و به سرعت از آن جا دور شدیم و درون خانه پنهان گشتیم. تا مبادا کسی از مشرکین ما را ببیند و از راز ما با خبر شود.<sup>(۱)</sup>

## تنها در گشوده

رسول خدا ﷺ پس از ورود به مدینه و ساختن مسجد النبی، در اطراف مسجد نیز خانه‌هایی برای مهاجران ساختند. ابتدا از هر خانه به درون مسجد، دری گشوده می‌شد که مردم از آن رفت و آمد می‌کردند و داخل مسجد به استراحت می‌پرداختند. افرادی مثل جناب حمزه، ابوبکر و عمر نیز به داخل مسجد دری داشتند. چند ماهی که گذشت؛ رسول خدا ﷺ به فرمان پروردگار دستور دادند که تمامی درهایی که به طرف مسجد گشوده می‌گردد، بسته شود؛ جز در خانه‌ی علی ع. این مسأله در میان اصحاب بحث و گفتگوهای پدید آورد و برای برخی گران آمد.

پیامبر برابر ایشان ایستادند و پس از حمد و ثنای الهی، فرمودند:

«از جانب خدا به من امر شده که به جز در خانه علی ع همه درها را ببندم، پس مردم در این باره حرف‌هایی زده‌اند، به خدا

سوگند من از پیش خود چنین نکرده‌ام؛ بلکه مأمور به کاری بوده‌ام که از آن پیروی نموده‌ام»<sup>(۱)</sup>.

برخی اصحاب تقاضا کردند که لا اقل به اندازه‌ی یک روزنه اجازه داشته باشند تا بتوانند درون مسجد را بنگرند. پیامبر فرمودند:

«حتّی به اندازه‌ی سر سوزنی نباید باز باشد!»

چرا که این امتیاز تنها مخصوص امیر المؤمنین علیه السلام و خانواده‌ی او بود که رجس و پلیدی به آنان راه نداشت و همواره پاک و طاهر بودند. بنابراین در هر شرایطی می‌توانستند از درون خانه‌ی خویش به مسجد آمد و شد نمایند؛ اما دیگران حقّ چنین کاری را نداشتند.

حدیث بستن درها به سوی مسجد جز در خانه‌ی علی علیه السلام نه تنها نزد شیعه؛ بلکه نزد اهل تسنن به حدّ تواتر رسیده است.<sup>(۲)</sup>

چه بسا بستن تمام درها و فقط گشایش در خانه‌ی مولا علی علیه السلام به درون خانه‌ی خدا، کنایه از این باشد که اگر می‌خواهید از علم و دانش بیکران نبوی بهره‌مند شوید و رو به سوی خدا آرید، تنها باید از این باب وارد شوید! چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این حقیقت را چنین بیان داشته‌اند:

«أنا مدينةُ العلمِ و علیٌّ بابُها فمن أراد العلمَ فلیأتِ البابَ»<sup>(۳)</sup>.

«من شهر علم هستم و علی علیه السلام دروازه‌ی آن، پس هرکس که طالب آن علم است؛ باید از این در وارد گردد».

(۱) الدر المنثور، ج ۶ / ۱۲۳ - مسند احمد حنبل، ج ۱ / ۱۷۵.

(۲) مرحوم علامه امینی ۲۳ روایت را در این خصوص از بیش از هفتاد کتاب مهمّ پیروان مکتب خلفا در جلد سوم کتاب التدریر صفحه ۲۰۲ تا ۲۰۸ جمع نموده است.

(۳) ینابیع المودة / ۶۵ و ۷۲ و ۱۷۹ - کنز العمال با حاشیه مسند احمد، ج ۵ / ۳۰ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ / ۱۲۶.

## محبوب‌ترین خلق خدا

محمد بن حجاج از کسانی بود که بر اثر تبلیغاتی که بر ضدّ علی عَلِيٌّ به راه افتاده بود، مرتبت علی عَلِيٌّ را کوچک می‌شمرد. او همراه با عده‌ای دیگر، به عیادت انس بن مالک آمده بود. انس، خادم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و مورد احترام مردم. در آن مجلس، سخن از علی عَلِيٌّ به میان آمد و محمد بن حجاج، علی عَلِيٌّ را کوچک شمرد. انس که این سخن را شنید، پرسید: این کیست که قدر و منزلت علی عَلِيٌّ را نمی‌شناسد؟ او را کنار من بنشانید. وقتی پسر حجاج را کنار او نشانند، انس گفت: به خدا سوگند، آن چه را که می‌گویم راست است:

یک روز که من در محضر پیامبر بودم، اُمّ ایمن خادمه آن حضرت، مرغی بریان آورد. پیامبر پرسید این را برای چه کسی آورده‌ای؟ اُمّ ایمن عرض کرد: آن را برای شما فراهم کرده‌ام.

پیامبر فرمود:

«اللَّهُمَّ جَنِّني بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ وَ إِلَيَّ يَا أَكْلُ مَعِيَ مِنْ

### هَذَا الطَّائِرُ».

«بار الها! محبوب‌ترین خلق تو نزد خودت و نزد من را برسان تا با من از این مرغ بریان بخورد».

در این هنگام صدای کوفتن در برخاست. پیامبر به من فرمود: انس! بنگر چه کسی در می‌زند. من پیش خود گفتم: خدایا کاش مردی از انصار آمده باشد. وقتی در را گشودم، علی را دیدم، راستش دلم نمی‌خواست علی آن کسی باشد که پیامبر فرموده بود، برای همین، به او گفتم: پیامبر مشغول کاری است و از ملاقات معذور است. این را گفتم که او داخل خانه نشود! وقتی برگشتم، دوباره در زدند. این بار هم با خود گفتم: کاش مردی از انصار باشد. اما وقتی در را گشودم با تعجب، علی را دیدم. باز عذر او را خواستم و برگشتم. بار سوم که در را کوفتند، پیامبر به من فرمود: هر کس بود او را داخل کن، تو نخستین کسی نیستی که به قوم خود علاقمند است، او از انصار نیست، او را داخل کن.

من هم رفتم و در را گشودم. علی بود و داخل شد و به دعوت پیامبر بر سر سفره نشست و همراه آن حضرت از آن مرغ بریان خورد و مضمون دعای پیامبر شد.

محمد بن حجاج که این را شنید، گفت: ای انس! به راستی تو خود حاضر بودی و دیدی که چنین ماجرای رخ داد؟  
انس گفت: آری من خود شاهد این ماجرا بودم.

پسر حجاج گفت: با خدای خویش عهد می‌بندم که از این پس، هرگز مرتبت و منزلت علی علیه السلام را کوچک نشمارم و هر کس که قدر و مرتبت او را نداند، علی علیه السلام را به او می‌شناسانم. (۱)

## نشانه نفاق

منافق، کسی است که به دروغ اظهار ایمان می‌کند، اما در درون کافر است. به این ترتیب شناختن آنان که از دشمنان سرسخت اسلام و مؤمنان بودند، دشوار و چه بسا ناممکن می‌نماید. اما پیامبر، برای این که مؤمنان بتوانند منافقان را بشناسند، نشانه روشنی برای شناسایی آنان معین کرده است.

رسول خدا ﷺ درباره حضرت علی عَلِيٍّ فرمودند:

«لَا يَحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقٌ وَلَا يَبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ» (۱)

«هیچ منافقی، علی را دوست نمی‌دارد و هیچ مؤمنی او را دشمن نمی‌شمارد».

و از همین رو است که حضرت علی عَلِيٍّ خود می‌فرماید:

«وَاللَّهِ إِنَّهُ مِمَّا عَاهَدَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ لَا يَبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ وَ»

---

(۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵.

لا یحِبُّنِیْ اِلَّا مُؤْمِنٌ» (۱)

«به خدا سوگند، از جمله پیمان‌هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من نهاده بود، آن بود که جز منافق با من دشمنی نمی‌ورزد و جز مؤمن مرا دوست نمی‌شمارد».

و جناب ابوذر هم فرمود:

ما منافقان را با سه نشانه می‌شناختیم:

یا خدا و رسولش را تکذیب کنند،

یا در نمازهای جماعت حاضر نشوند،

و یا با علی علیه السلام دشمنی ورزند. (۲)

---

(۱) مسند احمد حنبل ج ۱، ص ۱۸۳ - سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۴۲ - سنن نسائی ج ۸، ص

(۲) المستدرک علی الصحیحین ج ۳، ص ۱۳۹.

## شباهت به هارون عَلَيْهِ السَّلَام

وقتی مسلمانان برای جنگ با رومیان آماده حرکت شدند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را طلبیدند و فرمودند:

«علی جان! مدینه در این شرایط جز با وجود من یاتو سامان نمی پذیرد. دشمن منتظر است با خروج من از مدینه، به شهر حمله کند، و من هم به فرمان خدا باید به تبوک بروم؛ اما اگر تو در مدینه بمانی کسی جرأت حمله به مدینه را نخواهد داشت».

منافقان - همان دشمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام - شایعه پراکنده کردند، که چون علی عَلَيْهِ السَّلَام از همراهی با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جنگ با رومیان سرپیچی کرده است، پیامبر به ناچار برای حفظ آبرو، او را در مدینه باقی نهاده است!

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام پس از شنیدن این شایعه، فوری سلاح برگرفت، لباس رزم پوشید و خود را به اردوگاه مسلمانان رسانید. خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرفیاب شد و عرض کرد:



«ای رسول خدا، دشمن شایع کرده است که شما به خاطر سرپیچی من از رفتن به جنگ، مرا در مدینه با کودکان و پیرمردان و بیماران باقی گذارده اید. اینک من به لشکر پیوسته‌ام و منتظر فرمان شما هستم».

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی سخن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را شنیدند، فرمودند:

«مدینه جز با وجود من یا تو سامان نمی‌پذیرد».

و آن‌گاه افزودند:

«أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ

لَأَنبِي بَعْدِي؟»

«آیا نمی‌پسندی که منزلت تو نزد من همانند هارون به موسی

باشد، جز آن‌که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟»<sup>(۱)</sup>

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هم در پاسخ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد:

«آری، می‌پسندم و بدان راضی هستم».

و این کلام را سه بار تکرار نمود. سپس به مدینه بازگشت تا مأموریت خویش را به انجام رساند.

این ماجرا به «حدیث منزلت» شهرت یافته است. پیامبر به شیوه این حدیث در مواقف دیگری غیر از تبوک نیز سخن گفته است.

گفتنی است، هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ تا زمانی که زنده بود، واجد منزلت خلافت و جانشینی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود، چه در غیبت کوتاه او به هنگام سفر دنیا و چه در غیبت طولانی او به هنگام سفر آخرت. بنا بر

---

(۱) سنن ترمذی ۶۳۸ / ۵، صحیح بخاری ۲۴۵ / ۱۴. (برای آگاهی بیشتر به کتاب

«المراجعات» تألیف سید شرف الدین، تحقیق شده توسط شیخ حسین راضی صفحه ۳۷۶ مراجعه

کنید.)

حدیث منزلت، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هم تا زمانی که زنده باشد، واجد مقام خلافت و جانشینی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است چه در غیبت کوتاه پیامبر مانند جنگ تبوک، و چه در غیبت دائمی ایشان پس از رحلت. هر چند که هارون فرصت خلافت را در غیبت دائمی موسی پیدانکرد، اما این دلیل برکناری علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از چنین منزلتی نسبت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست؛ چرا که اگر عمر هارون کفاف می داد، مسلماً بلافاصله پس از حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام خلیفه می گردید.

## شباهت به عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا طلبیدند و به من فرمودند:

«يا عَلِيُّ! إِنَّ فِيكَ مِنْ عِيسَى - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - مَثَلًا،  
أَبْغَضَهُ الْيَهُودَ حَتَّى بَهَّتُوا أُمَّهُ، وَ أَحَبَّتَهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ  
بِالْمَنْزِلَةِ الَّتِي لَيْسَ بِهَا».

«علی جان! در تو شباهتی از عیسی است و آن این‌که: یهودیان چنان درباره‌اش دشمنی می‌ورزیدند که به مادرش بهتان و افترا زدند، و مسیحیان آن چنان در دوستی او پیش رفتند که وی را تا مرتبه‌ای که شایسته آن نبود بالا بردند».

یعنی یهودیان به حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ تهمت زنا زدند و مسیحیان عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را پسر خدا خواندند. درباره حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم دیدیم که گروهی او را سب و لعن می‌کردند و عده‌ای هم او را تا مرتبه خدایی بالا می‌بردند؛ اما پیروان راستین امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان «خیر البریه»

- بهترین مردم - نامدار شده‌اند. اینان درباره حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همان اعتقادی را دارند که در آیات قرآن آمده و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز بیان فرموده‌اند.

پس از نقل حدیث فوق، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب به مردم فرمود:

«آگاه باشید، که دو گروه درباره من هلاک می‌شوند:

یک گروه، آنان که خود را دوستدار من می‌دانند، اما سرکشی می‌کنند و درباره من تندروی می‌نمایند و آنچه را که شایسته نیست، مدعی می‌شوند.

و گروه دوم، دشمنانی که به من افترا می‌بندند و تا آنجا بدگویی می‌کنند که به من تهمت می‌زنند.

مردم! آگاه باشید که من پیامبر نیستم و به من وحی (هم‌چون پیامبر) نمی‌شود. اما من تا آنجا که توان دارم، به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می‌کنم.

هر فرمانی که درباره اطاعت از خدا به شما می‌دهم، چه بخواهید و چه نخواهید، باید که از من اطاعت کنید. اما اگر من یا هر کس دیگری شما را به معصیت خدا فرمان داد، هرگز از او فرمان نبرید. فرمانبری فقط در اموری است که روشن است اطاعت خدا در آن است»<sup>(۱)</sup>.

## داوری دُرست

قضاوت، امر بسیار دشوار و مهمی است. عده‌ی بسیاری در داوری میان دو نفر دچار اشتباه می‌شوند؛ اما باید دانست که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هیچ‌گاه و در هیچ‌یک از قضاوت‌های خود دچار خطا نمی‌گردید.

علّت این امر را از زبان خود ایشان می‌شنویم:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من دستور دادند که به یمن بروم و آنان را به اسلام دعوت کنم و احکام خدا و حلال و حرام او را برایشان بیان نمایم. به آن حضرت عرض کردم:

ای رسول خدا، من جوان هستم. مرا به سوی قومی اعزام می‌فرمایید که در میان آن‌ها حوادث و مشکلاتی رخ می‌دهد، و ناگزیر باید بین آن‌ها داوری کنم. با این سنّ کم و نداشتن تجربه داوری، ممکن است از عهده‌ی انجام این کار دشوار برنیایم.

پیامبر به من فرمودند:

«چاره‌ای نیست یا تو باید بروی و یا من.»

من هم عرض کردم:

«اگر چاره‌ای نیست، امر شما را اطاعت می‌کنم.»

آن‌گاه پیامبر درباره من فرمودند:

«إِنِّي نَطَّقْتُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَثْبُتُ لِسَانَكَ وَيَهْدِي قَلْبَكَ.»

«علی جان حرکت کن، که خداوند زبان تو را در بیان حق ثابت و

استوار می‌سازد و قلب تو را در داوری درست، هدایت می‌کند.»

پس از این فرمایش پیامبر، هرگز در درستی داوری میان دو نفر

دچار تردید و دودلی نشدم.<sup>(۱)</sup>

---

(۱) تفسیر الدر المنثور ج ۴، ص ۱۲۵. و مسند احمد حنبل ج ۱، ص ۱۸۲. عبارت مسند

احمد حنبل چنین است: إِنَّ اللَّهَ سَيَهْدِي لِسَانَكَ وَيُثَبِّتُ قَلْبَكَ.

## قاتل منافقان

یک روز رسول خدا ﷺ با عده‌ای از اصحاب از راهی می‌گذشتند. کفش حضرت پاره شد و از پایشان در آمد. علی رضی الله عنه کفش را برداشت و مشغول تعمیر آن شد. پیامبر چند قدمی رفتند و ایستادند، و آن‌گاه رو به اصحاب کردند و فرمودند:

«إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَيَّ تَنْزِيلَهُ.»  
«در میان شما کسی است که بر اساس تأویل -باطن- قرآن خواهد جنگید، چنان که من براساس تنزیل -ظاهر- قرآن جنگیدم.»<sup>(۱)</sup>

---

(۱) قرآن صریحاً به پیامبر دستور می‌دهد:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ﴾ توبه / ۷۳، تحریم / ۹.

«ای پیامبر! با کافران و منافقان پیکار کن و بر آنان سخت بگیر.»

کافران معلوم بود که چه کسانی هستند، و جنگ با ایشان بر اساس ظاهر و تنزیل قرآن است.

اما منافقان معلوم نبود چه افرادی هستند، در نتیجه پیکار با آن‌ها براساس تأویل -باطن قرآن-

است. از این رو پیامبر اکرم ﷺ با کافران جنگیدند و امیرالمؤمنین رضی الله عنه با منافقان.

ابوبکر که در جمع حضور داشت از رسول خدا ﷺ پرسید:

آیا من همان کسی هستم که فرمودید؟

پیامبر فرمودند: خیر.

عمر پرسید: مخاطب شما من نیستم؟

باز هم پیامبر فرمودند: خیر.

آن‌گاه رسول خدا ﷺ افزودند:

مخاطب من کسی است که کفش مرا تعمیر می‌کند.

همراهان پیامبر به علی رضی الله عنه گزارش دادند که آن حضرت درباره او

چه فرموده است؛ اما علی رضی الله عنه سر بلند نکرد. گویا خود، سخن رسول

خدا ﷺ را شنیده بود. (۱)

لازم به ذکر است در این جا پیامبر برای معرفی فرد مورد نظر،

نشانه‌ای بیان می‌کنند که حاضران به روشنی فهمیدند، منظور پیامبر

چه کسی است. چنین روشی برای معرفی و تعیین مصداق متداول است.

همان‌گونه که در آیه ولایت، برای معرفی جانشین پیامبر، نشانه‌ای بیان

شد که تنها یک نفر مصداق آن قرار گرفت: «ولئى شما پس از خدا و

رسول، مؤمنانی هستند که در حال رکوع، زکات می‌پردازند». و این

بدان معنا نیست که هر مؤمن دارای این وصف، ولی امر مسلمانان

خواهد بود؛ یا هر کس که کفش پیامبر را تعمیر نماید، براساس تأویل

قرآن خواهد جنگید!

(۱) المستدرک علی الصحیحین ۱۳۲ / ۳، سنن ترمذی ۶۳۴ / ۵، کنز العمال ۱۵۵ / ۶



## پرچم‌دار پیروز

در جنگ مسلمانان با یهودیان خیبر، هر یک از سرداران مسلمان، که برای فتح قلعه‌های خیبر اقدام می‌کرد، شکست خورده و ناکام بازمی‌گشت. چند روز که گذشت و خبری از پیروزی نشد، رسول خدا ﷺ فرمودند:

«لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ».

«فردا پرچم جنگ را به دست رادمردی می‌سپارم که خداوند به دست او فتح و پیروزی را نصیب ما می‌کند».

مسلمانان آن شب را در این باره سپری کردند، که فردا پیامبر پرچم جنگ را به دست چه کسی خواهد سپرد؟

صبح فردا، مردم در حضور پیامبر جمع شدند و منتظر ماندند. هر کدام امید آن را داشت که پیامبر پرچم را به او بسپارد. رسول خدا ﷺ سراغ علی عليه السلام را گرفت.

به آن حضرت عرض کردند که او بر اثر درد چشم، بستری است.

پیامبر فرمودند: او را بیاورید. وقتی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آب دهان مبارک خویش بر ایشان کشیدند و برای او دعا کردند. چشم درد حضرت فوری بر طرف شد. گویا که اصلاً آن چشم بیمار نبوده است. سپس پیامبر پرچم را به دست وی دادند و از او خواستند که به میدان نبرد بشتابد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدند: ای رسول خدا، آیا با آنان بجنگم تا آن جا که مسلمان شوند؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

به آرامی به سوی آنان برو و در قلعه هایشان فرود آی و ایشان را به اسلام دعوت کن و حق خدا را بر آنان بگو. سوگند به خدا که اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند، از شتران سرخ موی گران بها برای تو با ارزش تر خواهد بود. (۱)

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم رفت و همانطور که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده بودند، فاتح قلعه های خیبر شد.

## اعلان برائت

سال نهم هجری است. یک سال از فتح مکه می‌گذرد. هنوز باقیمانده مشرکان به مکه آمد و شد می‌کنند و به رسم جاهلیت به زیارت کعبه می‌پردازند. یکی از عادات زشت و ناپسند آنها آن است که در مراسم زیارت خانه خدا، برهنه و عریان می‌شوند و سوت زنان و کف زنان به گرد خانه خدا طواف می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

خداوند از این که کعبه، نخستین پایگاه توحید، هنوز از لوث وجود مشرکان و کافران، پاک نشده، ناراضی است. از این رو در سال نهم هجرت، آیات نخستین سوره توبه در اعلان رسمی برائت از مشرکان، و ممنوعیت ورود آنها به حریم مسجدالحرام نازل می‌شود، و پیامبر از سوی خداوند دستور می‌یابد تا از ورود مشرکان به حریم پاک کعبه جلوگیری کند؛ و پس از پایان مهلتی چهار ماهه، به خاطر پیمان شکنی ایشان، ریشه شرک و کفر را بخشکاند؛ یا از بت پرستی دست بردارند و

---

(۱) سوره انفال آیه ۳۵.

اسلام بیاورند، و یا آماده نبرد همه جانبه گردند. پیامبر آیات نازل شده را به صورت فرمانی که باید برای مشرکان خوانده شود، به ابوبکر می دهند و از او می خواهند تا آن را به مکه ببرد و بر ایشان بخواند. اما پس از اعزام ابوبکر به این مأموریت بسیار مهم، جبرئیل نازل می شود و از سوی خدا فرمانی تازه می آورد. دنباله ماجرا را از زبان حضرت علی علیه السلام می شنویم:

وقتی که آیات ده گانه آغاز سوره توبه بر پیامبر نازل شد، پیامبر به ابوبکر مأموریت دادند تا آن ها را بر اهل مکه بخواند. سپس پیامبر مرا خواستند و فرمودند: فوری به دنبال ابوبکر برو، هر کجا که به او رسیدی آیات را از او بگیر و خودت آن را بر مشرکان بخوان.

ابوبکر سراسیمه به حضور پیامبر رسید و عرض کرد:

ای رسول خدا، آیا درباره من آیه ای نازل شده است؟ پیامبر فرمودند:

نه، اما جبرئیل به نزد من آمد و گفت:

«لَنْ يُؤَدِّيَ عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ».

«هرگز وحی خدا جز به وسیله خودت یا مردی که از خود تو باشد،

به مردم ابلاغ نمی شود».<sup>(۱)</sup>

## گواهان غدیر

روزی علی علیه السلام در میدان شهر کوفه با مردم به احتجاج برخاست. حضرت در مقابل آنها ایستادند و فرمودند:

«شما را به خدا سوگند می‌دهم که هر کس در غدیر خم از پیامبر به گوش خود درباره من چیزی شنیده است برخیزد و گواهی دهد».

سی تن از اصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند. یعنی از کسانی بودند که در نبرد بدر در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشتند، و با مشرکان می‌جنگیدند.

آنها گفتند: ما در روز غدیر خم دیدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از ادای فریضه نماز، در برابر دیدگان همه قرار گرفتند و خطبه خواندند و در قسمتی از آن فرمودند:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟»<sup>(۱)</sup>

آیا من از همه مؤمنان نسبت به خودشان برتر نیستم؟

همه اقرار نمودند که ولایت پیامبر نسبت به مؤمنان از ولایت آنها نسبت به خودشان برتر است. سپس رسول خدا ﷺ دست علی عَلِيٍّ را گرفتند و بلند نموده و فرمودند:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ،<sup>(۲)</sup> اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.»<sup>(۳)</sup>

هرکه را مولای اویم، پس این علی مولای اوست؛ خدایا دوست بدار هر آن که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر آن که با او دشمنی می‌کند.

اما در میان آن جماعت، برخی به این ماجرا گواهی ندادند! یکی از آن افراد، انس بن مالک بود. او گفت: من پیر شده‌ام و فراموشی بر من عارض گشته است!

امیرالمؤمنین عَلِيٍّ آنها را نفرین کرد و درباره انس هم فرمود:

«اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را به بیسی و برص مبتلا سازد؛ به طوری که عمامه آن را نپوشاند.»

انس از جای برنخاست مگر آن که لکه‌های سپیدی بر پوست بدنش

(۱) یا این‌گونه فرمود: أَلَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟ آیا می‌دانید که من از همه مؤمنان نسبت به خودشان برتر هستم؟ یعنی پیامبر حتی نسبت به جان مؤمنان ولایت دارد.  
(۲) این جمله به گونه دیگری هم نقل شده است: فِهَذَا وَلِيٌّ مِنْ أَنَا مَوْلَاهُ. در ضمن وجود جمله‌ی سوألی «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟» قبل از این عبارت، نشان می‌دهد که کلمه‌ی مولا یا ولی در عبارت به معنای دوست نیست.

(۳) سنن ابن ماجه ۴۳ / ۱، صحیح مسلم ۱۸۰ / ۱۵، المستدرک علی الصحیحین ۱۱۸ / ۳.

ظاهر شد و دچار پیسی گردید. (۱)

زیدبن ارقم نیز از جمله کسانی بود که با وجود آگاهی نسبت به  
ماجرای غدیر، از گواهی دادن برابر کوفیان خودداری کرد و در نتیجه با  
نفرین حضرت، فروغ از دیدگانش رفت و نابینا گشت. البته بعد از این  
حادثه پشیمان شد و در حال کوری حدیث می گفت. (۲)

---

(۱) مسند احمد بن حنبل ۴ / ۳۷۰.

(۲) همان، ج ۱ / ۸۴.

## حق همیشه با علی علیه السلام است

وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای جنگ با اصحاب جمل عازم بصره بود، پیش از حرکت به نزد جناب ام سلمه، همسرگرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا از او خداحافظی کند.

جناب ام سلمه عرض کرد:

«در حفظ و پناه خداوند حرکت کن که سوگند به خدا، تو بر حق هستی و حق همیشه با توست. اگر نبود فرمان خدا و رسولش که به ما - همسران پیامبر - فرموده‌اند تا خانه‌نشینی اختیار کنیم، همراه تو حرکت می‌کردم. اما عزیزترین و بهترین کسانم را که از جانم بیشتر دوست دارم - یعنی پسر مرا - همراه تو می‌فرستم تا در رکاب تو بجنگد.»<sup>(۱)</sup>

ام سلمه خوب می‌دانست که چه می‌گوید. او آن‌چه را که گفت از پیش خود نگفت. او هم مانند بسیاری از مردم شنیده بود که

---

(۱) المستدرک علی الصحیحین ۱۲۹ / ۳.



پیامبر می فرمودند:

«رَحِمَ اللهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ ادْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ».

«خدا علی را مورد رحمت خویش قرار دهد. بار الها حق را هر

طور که علی گردید، همراه با او بگردان».<sup>(۱)</sup>

یعنی هر کجا که علی علیه السلام است، حق هم آن جا است.

---

(۱) المستدرک علی الصحیحین ۱۳۵ / ۳ - سنن ترمذی ۶۳۳ / ۵.

## همراهی جاودانه قرآن و علی علیه السلام

ابو ثابت، غلام ابوذر می‌گوید:

در جنگ جمل من در لشکر علی علیه السلام بودم. وقتی عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که در صف مقابل، رو در روی علی علیه السلام به جنگ برخاسته است، مثل عده دیگری از مردم، تردید و دودلی ذهن مرا به خود مشغول داشت. تا ظهر در این تردید باقی ماندم. هنگام ظهر تردید از دلم رخت بریست و بر حقایق علی علیه السلام یقین کردم و در رکاب او جنگیدم.

پس از پایان جنگ به مدینه آمدم و به حضور یکی دیگر از همسران پیامبر - ام سلمه - شتافتم، و به آن بانو عرض کردم:

«نیامده‌ام که از شما درخواستی داشته باشم. من غلام ابوذر

هستم و از جنگ جمل می‌آیم».

آن بانو به من خوش آمد گفت و من هم گزارش حضور خود در

جبهه جنگ جمل را بیان کردم.

او به من فرمود:

«آن هنگام که دل‌ها به تردید افتادند تو کجا بودی؟»

من ماجرای دودلی خود را تا هنگام ظهر و سپس جنگیدن در رکاب  
امیرالمؤمنین علیه السلام را برایش تعریف کردم.

جناب ام سلمه، پس از شنیدن حکایت من، فرمود:

«آفرین بر تو که از یاری علی علیه السلام دست نکشیدی. من از پیامبر

شنیدم که می‌فرمود:

«عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ  
الْحَوْضِ».

علی علیه السلام همیشه همراه قرآن است، و قرآن هم با علی علیه السلام است،  
و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن‌که در کنار حوض  
کوثر بر من فرود آیند». (۱)

## معرفی اجمالی منابع

شایسته است معرفی مختصر و کوتاهی هم از مهمترین منابع و کتاب‌های پیروان مکتب خلفا که اغلب در این نوشتار از آن‌ها یاد شده، به عمل آید تا خواننده گرامی با مدارک و مصادر اصلی آنان آشنایی بهتری پیدا نماید و احیاناً بتواند در تحقیقات و نیز گفت‌وگوهای خود با آنان بهره ببرد:

### الف) کتاب‌های حدیث

۱ - صحیح بخاری: نوشته محمد بن اسماعیل بخاری، در گذشته به سال ۲۵۶ ه. ق. این کتاب، معروف‌ترین و معتبرترین کتاب حدیثی علمای عامه به شمار می‌رود. آن را «صحیح» نامیدند، زیرا معتقدند تمام احادیث کتاب از لحاظ سند و دلالت، صحیح هستند. در حال حاضر از این کتاب چاپ‌های گوناگون با شرح‌های مختلف مثل شرح کرمانی منتشر شده است. ناشر کتاب، دار احیاء التراث العربی است که

۲۵ جلد را در ۹ مجلد به سال ۱۳۵۶ ق چاپ نموده و در اینجا مورد استناد ما قرار گرفته است.

۲ - صحیح مُسَلِم: نوشته مسلم بن حجاج بن نیشابوری در گذشته به سال ۲۶۱ ه. ق. این کتاب پس از صحیح بخاری، معتبرترین و مهم‌ترین کتاب حدیث در میان اهل سنت است، و تمام احادیث آن را صحیح می‌دانند. از این کتاب نیز چاپ‌های گوناگونی با شرح‌های متفاوت مانند شرح نَوَوی در ۱۸ جلد منتشر شده است. این شرح نیز توسط دار احیاء التراث العربی بیروت در ۹ مجلد چاپ گردیده و مورد استناد ما در این جزوه قرار گرفته است.

۳ - المُسْتَدْرَكُ عَلَی الصَّحِيحَيْن: نوشته محمد بن عبدالله، معروف به حاکم نیشابوری در گذشته به سال ۴۰۵ ه. ق. حاکم این کتاب را برای آن تألیف کرده تا بگوید، احادیث صحیح دیگری هم بوده است که بخاری و مسلم نیاوردند؛ در حالی که باید آن‌ها را ذکر می‌کردند. لقب «حاکم» بالاترین درجه‌ای است که می‌تواند یک حدیث شناس در میان علمای عامه بدان دسترسی پیدا کند. این کتاب، با تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا در سال ۱۴۱۱ ق به وسیله دارالکتاب العلمیه بیروت در ۴ جلد چاپ شده است.

۴ - مُسْنَدُ اِحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ: نوشته احمد بن محمد بن حنبل در گذشته به سال ۲۴۱ ه. ق. احمد بن حنبل، رئیس مذهب حنبلی از مذاهب چهارگانه مکتب خلفا است. او خود شاگرد محمد بن ادریس شافعی رئیس مذهب شافعی بوده است. کتاب او هم از کتاب‌های مهم حدیث و از منابع معتبر نزد علمای عامه است. نسخه مورد استناد در این جزوه با

ضبط و تعلیق و فهرست صدقی محمد جمیل العطار بوده که به وسیله دارالفکر بیروت در سال ۱۴۱۴ق (چاپ سوم) آماده شده است.

۵ - سُنن ابن ماجه قزوینی: نوشته محمدبن یزید، در گذشته به سال ۲۷۵ هـ. ق. این کتاب از مجموعه کتاب‌های فقهی مورد قبول نزد دانشمندان مکتب خلفا است که با تحقیق محمد فواد عبدالباقی در سال ۱۳۹۵ هـ. ق به وسیله دار احیاء التراث العربی بیروت در دو مجلد چاپ شده است.

۶ - سُنن ترمذی: نوشته محمدبن عیسی در گذشته به سال ۲۹۷ هـ. ق. این کتاب هم از کتاب‌های مورد اعتماد علمای عامه است که با تحقیق و تعلیق ابراهیم عطوة عوض از استادان دانشگاه الازهر به وسیله دار احیاء التراث العربی بیروت در ۵ مجلد چاپ شده است.

۷ - سُنن نسائی: نوشته ابو عبدالرحمن احمدبن شعیب نسائی در گذشته به سال ۳۰۳ هـ. ق. این کتاب نیز از کتاب‌های معتبر علمای عامه در فقه است. دانشمند معروف آن‌ها «جلال الدین سیوطی» شرحی بر آن دارد که «سندی» نیز بر آن حاشیه زده است. نسخه مورد استناد ما در این کتاب به وسیله دار احیاء التراث العربی در ۸ جلد (۴ مجلد) چاپ شده است.

۸ - کَنْزُ الْعَمَالِ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَ الْأَفْعَالِ: نوشته علامه علی متقی هندی در گذشته به سال ۹۷۵ هـ. ق. است. این اثر از کتاب‌های حدیثی مورد اعتماد و مجموعه‌ای گرانقدر از احادیث کتاب‌های اهل سنت به شمار می‌رود. کتاب مذکور در ۱۶ جلد توسط مؤسسه الرسالة (بیروت) در سال ۱۴۰۵ق چاپ شده است.

۹ - **ینایع المودة لذوی القربی**: نوشته شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی در گذشته به سال ۱۲۹۴ ه. ق است. او از دانشمندان مذهب حنفی و از بزرگان فرقه نقشبندیه صوفیه بوده است. کتاب وی در مناقب اهل بیت علیهم السلام تألیف شده و از منابع حدیثی معتبر نزد گروه زیادی از پیروان مکتب خلفاست. نسخه مورد استناد ما در ۴ جلد توسط دارالأسوة للطباعة و النشر - قم در سال ۱۴۱۶ ق به طبع رسیده است.

#### ب) کتاب‌های تفسیر

۱ - **جامع البیان فی تفسیر القرآن**: معروف به «تفسیر طبری» نوشته ابو جعفر محمد بن جریر طبری در گذشته به سال ۳۱۰ ه. ق، است. این کتاب از مهمترین کتاب‌های تفسیر در جهان اسلام است که نزد پیروان مکتب خلفا از اعتبار و اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. نسخه مورد استناد ما در ۳۰ جلد (۱۲ مجلد) در سال ۱۴۰۶ ق توسط دارالمعرفة افسس بیروت شده است.

۲ - **الکشاف**: نوشته محمود بن عمر، معروف به زمخشری در گذشته به سال ۵۳۸ ه. ق. کتاب مذکور از تفسیرهای مهم و مقبول نزد دانشمندان عامه است. نسخه مورد استناد ما به وسیله دارالمعرفة بیروت در ۴ جلد به چاپ رسیده است.

۳ - **تفسیر الکبیر**: نوشته فخر الدین محمد بن عمر رازی در گذشته به سال ۶۰۶ ه. ق در هرات است. نام اصلی این تفسیر **مفاتیح الغیب** است که به «تفسیر کبیر» مشهور شده است. این کتاب، از مهم‌ترین و معروف‌ترین تفسیرهای جهان اسلام است. فخر رازی با نوشتن این

تفسیر نزد پیروان مکتب خلفا، به امام مفسران شهرت یافته است. این نسخه به وسیله مرکز نشر مکتب اعلام اسلامی در ۳۲ جلد در تهران چاپ شده است.

۴ - الدُرُّ المَثُورُ فی التفسیر المأثور: نوشته جلال الدین سیوطی در گذشته به سال ۹۱۱ هـ. ق است. این کتاب نیز مهمترین تفسیر روایی علمای عامّه به شمار می رود که به وسیله دارالفکر بیروت به سال ۱۴۰۳ ق در ۸ مجلد چاپ شده است.